



**تفسیر نمونه : سوره حجرات**

**ویژه مسابقات قرآن کریم**

بیمارستان تخصصی و فوق تخصصی خاتم الانبیاء (ص)

سال ۱۳۹۱

سوره حجرات این سوره در مدینه نازل شده و ۱۸ آیه است

## مختوای سوره حجرات

در این سوره که بیش از هیجده آیه ندارد مسائل بسیار مهمی در ارتباط با شخص پیامبر و جامعه اسلامی نسبت به یکدیگر مطرح شده ، و از آنجا که بسیاری از مسائل مهم اخلاقی در آن عنوان گردیده می توان آنرا سوره اخلاق و آداب نامید .  
رویه گرفته بخشهای مختلف این سوره را اینگونه می توان خلاصه کرد : بخش اول : آیات آغاز سوره است که آداب برخورد با پیشوای بزرگ اسلام پیغمبر اکرم (صلی الله علیه و آله و سلم) ، و اصولی را که مسلمانان در محضر او باید به کار بندند ، بیان می کند .  
بخش دوم : این سوره مشتمل بر یک سلسله اصول مهم اخلاق اجتماعی است که به کار بستن آنها محبت و صفا و صمیمیت و امنیت و اتحاد را در جامعه اسلامی حفظ می کند ، و به عکس فراموش کردن آنها مایه بدبینی و نفاق و پراکنده گی و ناامنی است .  
بخش سوم : دستوراتی است که مربوط به چگونگی مبارزه با اختلافات و درگیریهائی است که احیاناً در میان مسلمانان روی می دهد .  
بخش چهارم : از معیار ارزش انسان در پیشگاه خدا و اهمیت مساله تقوی سخن می گوید .  
بخش پنجم : روی این مساله تاکید دارد که ایمان تنها به گفتار نیست بلکه باید علاوه بر اعتقاد قلبی آثار آن در اعمال انسانی ، و در جهاد با اموال و نفوس آشکار گردد .

بخش ششم : از این بحث می کند که اسلام و ایمان یک هدیه بزرگ الهی برای مؤمنان است ، بجای اینکه در پذیرش آن منتی بگذارند باید فوق العاده ممنون و شکرگزار باشند که مشمول این هدیه شده اند .  
و بالاخره بخش هفتم که آخرین قسمت این سوره است از علم خداوند و آگاهی او از همه اسرار نهان عالم هستی و اعمال انسانها سخن می گوید که در حقیقت به منزله ضامن اجرا است برای تمام بخشهائی که در این سوره آمده است .  
نامگذاری این سوره به سوره حجرات به تناسب آیه چهارم این سوره است که این کلمه در آن به کار رفته و تفسیر آنرا به زودی خواهیم دانست .

## فضیلت تلاوت این سوره

در فضیلت تلاوت این سوره همین بس که در حدیثی از پیامبر گرامی اسلام (صلی الله علیه و آله و سلم) می خوانیم : من قرأ سورة الحجرات اعطی من الاجر عشر حسنات بعدد من اطاع الله و من عصاه : هر کس سوره حجرات را بخواند به عدد تمام کسانی که خدا را اطاعت یا عصیان کرده اند ده حسنه به او داده می شود!  
و در حدیث دیگری از امام صادق (علیه السلام) آمده است : من قرأ سورة الحجرات فی کل لیلۃ ، او فی کل یوم ، کان من زوار محمد (صلی الله علیه و آله و سلم) : هر کس سوره حجرات را در هر شب یا هر روز بخواند از زائران محمد (صلی الله علیه و آله و سلم) خواهد بود .  
بدیهی است این همه حسنات به عدد مطیعان و عاصیان در صورتی است که اعمال هر یک از این دو را که در آیات این سوره منعکس است دقیقاً در نظر بگیرد ، و در آن بیندیشد ، و مسیر خود را بر اولی منطبق و از دومی جدا سازد .  
و نیز نائل شدن به زیارت شخص پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم) فرع بر این است که آدابی را که در این سوره در رابطه با شخص او آمده عملاً به کار گیرد ، چرا که تلاوت همه جا مقدمه عمل است .

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا لَا تَقْدُمُوا بَيْنَ يَدَيِ اللَّهِ وَرَسُولِهِ وَاتَّقُوا اللَّهَ إِنَّ اللَّهَ سَمِيعٌ عَلِيمٌ (۱) يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا لَا تَرْفَعُوا أَصْوَاتَكُمْ فَوْقَ صَوْتِ النَّبِيِّ وَ لَا تَجْهَرُوا لَهُ بِالْقَوْلِ كَجَهْرِ بَعْضِكُمْ لِبَعْضٍ أَنْ تَحْبَطَ أَعْمَالُكُمْ وَأَنْتُمْ لَا تَشْعُرُونَ (۲) إِنَّ الَّذِينَ يَغْضُونَ أَسْوَابَهُمْ عِنْدَ رَسُولِ اللَّهِ أُولَئِكَ الَّذِينَ امْتَحَنَ اللَّهُ قُلُوبَهُمْ لِلتَّقْوَى لَهُمْ مَغْفِرَةٌ وَأَجْرٌ عَظِيمٌ (۳) إِنَّ الَّذِينَ يُنَادُونَكَ مِنْ وَرَاءِ الْحُجُرَاتِ أَكْثَرُهُمْ لَا يَعْقِلُونَ (۴) وَلَوْ أَنَّهُمْ صَبَرُوا حَتَّى تَخْرُجَ إِلَيْهِمْ لَكَانَ خَيْرًا لَهُمْ وَاللَّهُ غَفُورٌ رَحِيمٌ (۵)

## ترجمه:

بنام خداوند بخشنده بخشایشگر

۱- ای کسانی که ایمان آورده‌اید چیزی را بر خدا و رسولش مقدم نشمرید و پیشی مگیرید و تقوای الهی پیشه کنید که خداوند شنوا و داناست.

۲- ای کسانی که ایمان آورده‌اید صدای خود را فراتر از صدای پیامبر نکنید ، و در برابر او بلند سخن مگوئید ( و داد و فریاد ننید ) آنگونه که بعضی از شما در برابر بعضی می‌کنند ، مبادا اعمال شما نابود گردد در حالی که نمی‌دانید !

۳- آنها که صدای خود را نزد رسول خدا کوتاه می‌کنند کسانی هستند که خداوند قلوبشان را برای تقوی خالص نموده ، و برای آنها آمرزش و پاداش عظیمی است.

۴- (ولی ) کسانی که تو را از پشت حجره‌ها بلند صدا می‌زنند اکثرشان نمی‌فهمند!

۵- هر گاه آنها صبر می‌کردند تا خود به سراغشان آئی برای آنها بهتر بود و خداوند غفور ورحیم است.

## شان نزول:

مفسران برای آیه نخست شان نزولهای ذکر کرده‌اند ، و برای آیات بعد شان نزولهای دیگری.

از جمله شان نزولهای که برای آیه نخست ذکر کرده‌اند این است که : پیامبر (صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم) به هنگام حرکت به سوی خیبر می‌خواست کسی را بجای خود در مدینه نصب کند ، عمر شخص دیگری را پیشنهاد کرد آیه فوق نازل شد و دستور داد بر خدا و پیامبر پیشی مگیرید.

بعضی دیگر گفته‌اند : جمعی از مسلمانان گاه گاه می‌گفتند اگر چنین مطلبی در باره ما نازل می‌شد بهتر بود ، آیه فوق نازل گشت و گفت بر خدا و پیامبرش پیشی مگیرید .

بعضی دیگر گفته‌اند : آیه اشاره به اعمال بعضی از مسلمانهاست که پاره‌ای از مراسم عبادات خود را پیش از موقع انجام دادند و آیه فوق نازل شد و آنها را از اینگونه کارها نهی کرد.

و اما در مورد آیه دوم گفته‌اند : گروهی از طایفه بنی تمیم و اشراف آنها وارد مدینه شدند هنگامی که داخل مسجد پیامبر (صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم) گشتند صدا را بلند کرده ، از پشت حجره‌هایی که منزلگاه پیامبر (صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم) بود فریاد زدند : یا محمد اخرج الینا ! : ای محمد ! بیرون بیا ! این سر و صداها و تعبیرات نامؤدبانه پیامبر (صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم) را ناراحت ساخت هنگامی که بیرون آمد گفتند آمده‌ایم تا با تو مفاخره کنیم ! اجازه ده تا شاعر و خطیب ما افتخارات قبیله بنی تمیم را بازگو کند پیامبر اجازه داد . نخست خطیب آنها برخاست و از فضائل خیالی طائفه بنی تمیم مطالب بسیاری گفت.

پیامبر (صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم) به ثابت بن قیس فرمود پاسخ آنها را بده ، او برخاست خطبه بلیغی در جواب آنها ایراد کرد بطوری که خطبه آنها را از اثر انداخت ! سپس شاعر آنها برخاست و اشعاری در مدح این قبیله گفت که حسان بن ثابت شاعر معروف مسلمان پاسخ کافی به او داد .

در این هنگام یکی از اشراف آن قبیله بنام اقرع گفت : این مرد خطیبش از خطیب ما تواناتر ، و شاعرش از شاعر ما لا یقتر است ، و آهنگ صدای آنها نیز از ما برتر می‌باشد.

در این موقع پیامبر (صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم) برای جلب قلب آنها دستور داد هدایای خوبی

به آنها دادند آنها تحت تاثیر مجموع این مسائل واقع شدند و به نبوت پیامبر اعتراف کردند.

آیات مورد بحث ناظر به سر و صدای آنها در پشت خانه پیامبر (صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم) است .

شان نزول دیگری ذکر کرده‌اند که هم مربوط به آیه اول ، و هم آیات بعد است ، و آن اینکه : در سال نهم هجرت که عام الوفود بود ( سالی که هیئتهای گوناگونی از قبائل برای عرض اسلام یا عهد و قرار داد خدمت پیامبر (صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم) آمدند ) هنگامی که نمایندگان قبیله بنی تمیم خدمت پیامبر (صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم) رسیدند ابو بکر به پیامبر (صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم) پیشنهاد کرد که قعقاع ( یکی از اشراف قبیله ) امیر آنها گردد ، و عمر پیشنهاد کرد ، اقرع بن حابس ( فرد دیگری از آن قبیله ) امیر شود، در اینجا ابو بکر به عمر گفت : می‌خواستی با من مخالفت کنی ؟ عمر گفت : من هرگز قصد مخالفت نداشتم ، در این موقع سر و صدای هر دو در محضر پیامبر (صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم) بلند شد ، آیات فوق نازل گشت ، یعنی نه در کارها بر پیامبر (صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم) پیشی گیرید ، و نه در کنار خانه پیامبر (صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم) سر و صدا راه بیندازید.

تفسیر : آداب حضور پیامبر (صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم)

چنانکه در محتوای سوره اشاره کردیم در این سوره یک رشته از مباحث مهم اخلاقی و دستورات انضباطی نازل شده که آن را شایسته نام سوره اخلاق می‌کند، و در آیات مورد بحث که در آغاز سوره قرار گرفته، به دو قسمت از این دستورات اشاره شده است: نخست تقدم نیافتن بر خدا و پیامبر (صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم)، و دیگری در محضر پیامبر (صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم) سر و صدا و قال و غوغا راه نینداختن.

بعد می‌فرماید: ای کسانی که ایمان آورده‌اید چیزی را در برابر خدا و رسولش مقدم نشمرید، و تقوای الهی پیشه کنید، که خداوند شنوا و داناست (یا ایها الذین آمنوا لا تقدموا بین یدی الله و رسوله و اتقوا الله ان الله سمیع علیم).

منظور از مقدم نداشتن چیزی در برابر خدا و پیامبر پیشی نگرفتن بر آنها در کارها، و ترک عجله و شتاب در مقابل دستور خدا و پیامبر (صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم) است.

گرچه بعضی از مفسران خواسته‌اند مفهوم آیه را محدود کنند، و آن را منحصر به انجام عبادات قبل از وقت، یا سخن گفتن قبل از سخن پیامبر (صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم) و امثال آن بدانند، ولی روشن است که آیه مفهوم وسیع و گسترده‌ای دارد و هر گونه پیشی گرفتن را در هر برنامه‌ای شامل می‌شود.

مسئولیت انضباط رهروان در برابر رهبران آنهام بکرهبر بزرگ الهی ایجاب می‌کند که در هیچ کار، و هیچ سخن و برنامه، بر آنها پیشی نگیرند، و شتاب و عجله نکنند.

البته این بدان معنا نیست که اگر پیشنهاد یا مشورتی دارند در اختیار رهبر الهی نگذارند، بلکه منظور جلو افتادن و تصمیم گرفتن و انجام دادن پیش از تصویب آنها است حتی نباید در باره مسائل بیش از اندازه لازم سؤال و گفتگو کرد، باید گذاشت که رهبر خودش به موقع مسائل را مطرح کند آنهام رهبر معصوم که از چیزی غفلت نمی‌کند، و نیز اگر کسی سؤالی از او می‌کند نباید دیگران پیشقدم شده، پاسخ سؤال را عجولانه بگویند، در حقیقت همه این معانی در مفهوم آیه جمع است.

آیه بعد اشاره به دستور دوم کرده، می‌گوید: ای کسانی که ایمان آورده‌اید! صدای خود را فراتر از صدای پیامبر نکنید و در برابر او بلند سخن نگوئید و داد و فریاد نزنید، آنگونه که بعضی از شما در برابر بعضی می‌کنند مبادا اعمال شما حبط و نابود گردد در حالی که نمی‌دانید (یا ایها الذین آمنوا لا ترفعوا اصواتکم فوق صوت النبی و لا تجهروا له بالقول کجهر بعضکم لبعض ان تحبط اعمالکم و انتم لا تشعرون).

جمله اول (لا ترفعوا اصواتکم ...) اشاره به این است که صدا را بلندتر از صدای پیامبر (صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم) نکنید، که این خود یکنوع بی ادبی در محضر مبارک او است، پیامبر (صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم) که جای خود دارد این کار در برابر پدر و مادر و استاد و معلم نیز مخالف احترام و ادب است.

اما جمله (لا تجهروا له بالقول ...) ممکن است تأکیدی بر همان معنی جمله اول باشد یا اشاره به مطلب تازه‌ای و آن ترک خطاب پیامبر (صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم) با جمله یا محمد و تبدیل آن به یا رسول الله است.

اما جمعی از مفسران در تفاوت بین این دو جمله چنین گفته‌اند: جمله اول، ناظر به زمانی است که مردم با پیامبر (صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم) هم سخن می‌شوند که نباید صدای خود را از صدای او برتر کنند، و جمله دوم مربوط به موقعی است که پیامبر (صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم) خاموش است و در محضرش سخن می‌گویند، در اینحالت نیز نباید صدا را زیاد بلند کنند.

جمع میان این معنی و معنی سابق نیز مانعی ندارد و با شان نزول آیه نیز سازگار است.

و به هر حال ظاهر آیه بیشتر این است که دو مطلب متفاوت را بیان می‌کند.

بدیهی است اگر اینگونه اعمال به قصد توهین به مقام شامخ نبوت باشد موجب کفر است و بدون آن ایذاء و گناه.

در صورت اول علت حبط و نابودی اعمال روشن است، زیرا کفر علت حبط (از میان رفتن ثواب عمل نیک) می‌شود.

و در صورت دوم نیز مانعی ندارد که چنین عمل زشتی باعث نابودی ثواب بسیاری از اعمال گردد، و ما سابقا در بحث حبط گفته‌ایم که نابود شدن ثواب بعضی از اعمال به خاطر بعضی از گناهان خاص، بی مانع است، همانگونه که نابود شدن اثر بعضی از گناهان به وسیله اعمال صالح نیز قطعی است، و دلائل فراوانی در آیات قرآن یا روایات اسلامی بر این معنی وجود دارد، هر چند این معنی به صورت یک قانون کلی در همه حسنات و سیئات ثابت نشده است، اما در مورد بعضی از حسنات و سیئات مهم، دلائلی نقلی وجود دارد و دلیلی هم از عقل بر خلاف آن نیست.

در روایتی آمده است: هنگامی که آیه فوق نازل شد ثابت بن قیس (خطیب پیامبر (صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم) که صدای رسائی داشت گفت: من بودم که صدایم را از صدای پیامبر (صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم) فراتر می‌کردم، و در برابر او بلند سخن می‌گفتم، اعمال من نابود شد، و

من اهل دوزخم! این مطلب به گوش پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم) رسید ، فرمود : چنین نیست او اهل بهشت است ( زیرا او اینکار را به هنگام ایراد خطابه برای مؤمنان یا در برابر مخالفان که اداء یک وظیفه اسلامی بود انجام می داد). همانگونه که عباس بن عبد المطلب نیز در جنگ حنین به فرمان پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم) با صدای بلند فراریان را دعوت به بازگشت نمود.

آیه بعد برای تاکید بیشتر روی این موضوع پاداش کسانی را که به این دستور الهی عمل می کنند ، و انضباط و ادب را در برابر پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم) رعایت می نمایند چنین بیان می کند: آنها که صدای خود را نزد رسول خدا کوتاه می کنند کسانی هستند که خداوند قلوبشان را برای تقوا خالص و گسترده ساخته و برای آنها آموزش و پاداش عظیمی است ( ان الذین یغضون اصواتهم عند رسول الله اولئک الذین امتحن الله قلوبهم للتقوی لهم مغفرة و اجر عظیم).  
یغضون از ماده غض ( بر وزن حظ ) به معنی کم کردن و کوتاه نمودن نگاه یا صدا است ، و نقطه مقابل آن خیره نگاه کردن ، و صدا را بلند نمودن است.

امتحان از ماده امتحان در اصل به معنی ذوب کردن طلا و گرفتن ناخالصی آن است ، و گاه به معنی گسترده چرم نیز آمده ، ولی بعدا در معنی آزمایش به کار رفته است ، مانند آیه مورد بحث ، آزمایشی که نتیجه آن خلوص قلب و گستردگی آن برای پذیرش تقوی است . قابل توجه اینکه : در آیه قبل تعبیر به نبی شده ، و در اینجا تعبیر به رسول الله ، و هر دو گویا اشاره به این نکته است که پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم) از خود چیزی ندارد ، او فرستاده خدا و پیام آور او است ، اسائه ادب در برابر او اسائه ادب نسبت به خدا است ، و رعایت ادب نسبت به او رعایت نسبت به خداوند است.

ضمنا تعبیر مغفرة به صورت نکره ، برای تعظیم و اهمیت است ، یعنی خداوند آموزش کامل و بزرگ نصیبشان می کند ، و بعد از پاک شدن از گناه اجر عظیم به آنها عنایت می فرماید ، زیرا نخست شستشوی از گناه مطرح است ، سپس بهره‌مندی از پاداش عظیم الهی . آیه بعد برای تاکید بیشتر ، اشاره به نادانی و بی‌خردی کسانی می کند که این دستور الهی را پشت سر می افکنند ، و چنین می فرماید : کسانی که تو را از پشت حجره‌ها بلند صدا می‌زنند اکثرشان عقل و خرد ندارند ! ( ان الذین ینادونک من وراء الحجرات اکثرهم لا یعقلون).

این چه عقلی است که انسان در برابر بزرگترین سفیر الهی رعایت ادب نکنند ، و با صدای بلند و نامؤدبانه ، همچون اعراب بنی تمیم پشت خانه پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم) بیاید ، و فریاد زند : یا محمد ! یا محمد ! خارج الینا و آن کانون مهر و عطوفت پروردگار را بدینوسیله ایداء و آزار نماید.

اصولا هر قدر سطح عقل و خرد انسان بالاتر می‌رود بر ادب او افزوده می‌شود ، زیرا ارزشها و ضد ارزشها را بهتر درک می‌کند ، و به همین دلیل بی ادبی همیشه نشانه بی‌خردی است ، یا به تعبیر دیگر بی ادبی کار حیوان و ادب کار انسان است ؟ تعبیر به اکثرهم لا یعقلون ( غالب آنها نمی‌فهمند ) یا به خاطر این است که اکثر در لغت عرب گاه به معنی همه می‌آید ، که برای رعایت احتیاط و ادب این تعبیر را به کار می‌برند که حتی اگر یکنفر مستثنی بوده باشد حق او ضایع نشود ، گوئی خداوند با این تعبیر می‌فرماید : من که پروردگار شما هستم و به همه چیز احاطه علمی دارم به هنگام سخن گفتن رعایت آداب می‌کنم ، پس شما چرا رعایت نمی‌کنید ؟ و یا اینکه به راستی در میان آنها افراد عاقلی بوده‌اند که روی عدم توجه و یا عادت همیشگی صدا را بلند می‌کردند ، قرآن از این طریق به آنها هشدار می‌دهد که عقل و فکر خود را به کار گیرند ، و ادب را فراموش نکنند .

حجرات جمع حجره در اینجا اشاره به اطاقهای متعددی است که در کنار مسجد پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم) برای همسران او تهیه شده بود ، و در اصل از ماده حجر ( بر وزن اجر ) به معنی منع است ، زیرا حجره مانع ورود دیگران در حریم زندگی انسان است ، و تعبیر به وراء در اینجا به معنی بیرون است ، از هر طرف که باشد ، زیرا در حجره‌های پیامبر به مسجد گشوده می‌شد ، و افراد نادان و عجول گاه در برابر در حجره می‌آمدند و فریاد یا محمد ! می‌زدند قرآن آنها را از این کار نهی می‌کند.

در آخرین آیه مورد بحث برای تکمیل این معنی می‌افزاید : اگر آنها صبر می‌کردند تا خود بیرون آئی ، و به سراغشان روی برای آنها بهتر بود ( و لو انهم صبروا حتی تخرج الیهم لکان خیرا لهم ) .

درست است که عجله و شتاب گاه سبب می‌شود که انسان زودتر به مقصود خود برسد ، ولی شکیبائی و صبر در چنین مقامی مایه رحمت و آموزش و اجر عظیم است ، و مسلما این بر آن برتری دارد.

و از آنجا که افرادی نا آگاهانه قبلا مرتکب چنین کاری شده بودند ، و با نزول این دستور الهی طبعاً به وحشت می افتادند ، قرآن به آنها نیز نوید می دهد که اگر توبه کنند مشمول رحمت خداوند می شوند ، لذا در پایان آیه می فرماید : و خداوند غفور و رحیم است ( و الله غفور رحیم ) .

## نکته ها:

۱- ادب برترین سرمایه است

در اسلام اهمیت زیادی به مساله رعایت آداب ، و بر خورد توأم با احترام و ادب با همه کس ، و هر گروه ، وارد شده است که به عنوان نمونه در اینجا به چند حدیث اشاره می شود.

۱- علی (علیه السلام) می فرماید : الادب حلال مجدده : رعایت ادب همچون لباس فاخر و زینتی و نو است.

و در جای دیگر می فرماید : الادب یعنی عن الحسب : ادب انسان را از افتخارات پدران و نیاکان بی نیاز می کند .

در حدیث دیگری از امام صادق (علیه السلام) می خوانیم : خمس من لم تکن فیه لم یکن فیه کثیر مستمتع ! قیل و ما هن یا ابن رسول الله ؟ قال : الدین و العقل و الحیاء و حسن الخلق و حسن الادب : پنج چیز است که در هر کس نباشد صفات و امتیازات قابل ملاحظه ای نخواهد داشت.

عرض کردند : ای فرزند رسول الله آنها چیست ؟ فرمود : دین و عقل و حیا و حسن خلق و حسن ادب.

و نیز در حدیث دیگری از همان امام (علیه السلام) می خوانیم که فرمود : لا یطمعن ذو الکبر فی الثناء الحسن ، و لا الخب فی کثرة الصدیق ، و لا السیء الادب فی الشرف : افراد متکبر هرگز نباید انتظار ذکر خیر از سوی مردم داشته باشند و نه افراد نیرنگ باز انتظار کثرت دوستان ، و نه افراد بی ادب انتظار شرف و آبرو .

به همین دلیل هنگامی که در زندگی پیشوایان بزرگ اسلام دقت می کنیم می بینیم که دقیقترین نکات مربوط به ادب را حتی با افراد کوچک رعایت می کردند.

اصولاً دین مجموعه ای است از آداب : ادب در برابر خدا ، ادب در مقابل پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم) و پیشوایان معصوم (علیهم السلام) ، ادب در مقابل استاد و معلم ، و پدر و مادر ، و عالم و دانشمند .

حتی دقت در آیات قرآن مجید نشان می دهد خداوند با آن مقام عظمت هنگامی که با بندگان خود سخن می گوید : آداب را کاملاً رعایت می کند ! جائی که چنین است تکلیف مردم در مقابل خدا و پیغمبرش روشن است.

در حدیثی می خوانیم : هنگامی که آیات آغاز سوره مؤمنون نازل شد ، و یک سلسله آداب اسلامی را به آنها دستور داد ، از جمله مساله خشوع در نماز پیامبر اسلام (صلی الله علیه و آله و سلم) که قبلاً به هنگام نماز گاه به آسمان نظر می افکند دیگر سر بر نمی داشت ، و دائماً به زمین نگاه می فرمود .

در مورد پیامبر خدا نیز این موضوع تا آن حد مهم است که قرآن صریحاً در آیات فوق می گوید صدا را بلندتر از صدای پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم) کردن و در مقابل او جار و جنجال راه انداختن موجب حبط اعمال و از بین رفتن ثواب است.

روشن است تنها رعایت این نکته در برابر پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم) کافی نیست ، بلکه امور دیگری که از نظر سوء ادب همانند صدای بلند و جار و جنجال است نیز در محضرش ممنوع است ، و به اصطلاح فقهی در اینجا باید الغاء خصوصیت و تنقیح مناط کرد ، و اشباه و نظائر آن را به آن ملحق نمود .

در آیه ۶۳ سوره نور نیز می خوانیم : لا تجعلوا دعاء الرسول کدعاء بعضکم بعضاً که جمعی از مفسران آن را چنین تفسیر کرده اند : هنگامی که پیامبر را صدا می زنید با ادب و احترامی که شایسته او است صدا کنید نه همچون صدا زدن یکدیگر.

جالب اینکه قرآن در آیات فوق رعایت ادب را در برابر پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم) نشانه پاکی قلب و آمادگی آن برای پذیرش تقوی ، و سبب آمرزش و اجر عظیم می شمرد ، در حالی که بی ادبان را همچون چهار پایان بی عقل معرفی می کند ! حتی بعضی از مفسران آیات مورد بحث را توسعه داده گفته اند مراحل پائین تر ، مانند علما و دانشمندان و رهبران فکری و اخلاقی را نیز شامل می شود ، مسلمانان موظفند در برابر آنها نیز آداب را رعایت کنند .

البته در برابر امامان معصوم (علیهم السلام) این مساله روشنتر است ، حتی در روایاتی که از طرق اهل بیت (علیهم السلام) به ما رسیده می خوانیم : هنگامی که یکی از یاران با حالت جنابت خدمتشان رسید امام (علیه السلام) بدون مقدمه فرمود: ما تعلم انه لا ینبغی للجنب ان یدخل بیوت الانبیاء ؟ ! آیا تو نمی دانی که سزاوار نیست جنب وارد خانه پیامبران شود ؟ ! .

و در روایت دیگری تعبیر به ان بیوت الانبیاء و اولاد الانبیاء لا یدخلها الجنب شده است ، که هم خانه پیامبران را شامل می‌شود و هم خانه فرزندان آنها را.

کوتاه سخن اینکه مساله رعایت ادب در برابر کبیر و صغیر بخش مهمی از دستورات اسلامی را شامل می‌شود ، که اگر بخواهیم همه را مورد بحث قرار دهیم از شکل تفسیر آیات بیرون می‌رویم ، در اینجا این بحث را با حدیثی از امام سجاد علی بن الحسین (علیهماالسلام) در رساله حقوق در مورد رعایت ادب در برابر استاد پایان می‌دهیم ، فرمود : حق کسی که ترا تعلیم و تربیت می‌دهد این است که او را بزرگ داری ، مجلسش را محترم بشمیری ، به سخنانش کاملا گوش فرا دهی ، و رو به روی او بنشینی ، صدایت را از صدای او برتر نکنی ، و هر گاه کسی از او سؤالی کند تو مبادرت به جواب نمائی ، در محضرش با کسی سخن نگوئی ، و نزد او از هیچکس غیبت نکنی ، اگر پشت سر از او بد گویند دفاع کنی ، عیوبش را مستور داری ، و فضائلش را آشکار سازی ، با دشمنانش همنشین نشوی ، و دوستانش را دشمن نداری ، هنگامی که چنین کنی فرشتگان الهی گواهی می‌دهند که تو به سراغ او رفته‌ای و برای خدا از او علم آموخته‌ای نه برای خلق خدا .

۲- بلند کردن صدا در کنار قبر پیامبر (صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم)

جمعی از علماء و مفسران گفته‌اند : آیات مورد بحث همانگونه که از بلند کردن صدا نزد پیامبر (صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم) در زمان حیاتش منع می‌کند ، بعد از وفاتش را نیز شامل می‌شود.

اگر منظور آنها شمول عبارت آیه است ، ظاهر آیه مخصوص زمان حیات رسول الله (صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم) است ، زیرا می‌گوید : صدای خود را برتر از صدای او نکنید و این در حالی است که پیامبر (صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم) حیات جسمانی داشته باشد و سخن بگوید . ولی اگر منظور مناط و فلسفه حکم است که در این گونه موارد روشن است و اهل عرف الغای خصوصیت می‌کنند ، تعمیم مذکور بعید به نظر نمی‌رسد ، زیرا مسلم است هدف در اینجا رعایت ادب و احترام نسبت به ساحت قدس پیامبر (صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم) است ، بنابر این هر گاه بلند کردن صدا در کنار قبر پیامبر (صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم) نوعی هتک و بی احترامی باشد بدون شک جائز نیست ، مگر اینکه به صورت اذان نماز ، یا تلاوت قرآن ، یا ایراد خطابه و امثال آن بوده باشد که در اینگونه موارد ، نه در حیات پیامبر (صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم) ممنوع است و نه در ممات او.

در حدیثی در اصول کافی از امام باقر (علیه‌السلام) در باره ماجرای وفات امام حسن مجتبی (علیه‌السلام) و ممانعتی که از سوی عایشه در زمینه دفن آن حضرت در جوار پیامبر (صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم) به عمل آمد و سر و صداهائی که بلند شد می‌خوانیم : امام حسین (علیه‌السلام) به آیه یا ایها الذین آمنوا لا ترفعوا اصواتکم فوق صوت النبی ... استدلال فرمود ، و از رسول خدا (صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم) این جمله را نقل کرد : ان الله حرم من المؤمنین امواتا ما حرم منهم احیاء : خداوند آنچه را از مؤمنان در حال حیات تحریم کرده در حال مماتشان نیز تحریم کرده است .

این حدیث گواه دیگری بر عمومیت مفهوم آیه است.

۳- انضباط اسلامی در همه چیز و همه جا

مساله مدیریت و فرماندهی بدون رعایت انضباط هرگز به سامان نمی‌رسد و اگر بخواهند کسانی که تحت پوشش مدیریت و رهبری قرار دارند به طور خودسرانه عمل کنند شیرازه کارها به هم می‌ریزد ، هر قدر هم رهبر و فرمانده لایق و شایسته باشند . بسیاری از شکست‌ها و ناکامیها که دامنگیر جمعیت‌ها و گروهها و لشکرها شده از همین رهگذر بوده است ، و مسلمانان نیز طعم تلخ تخلف از این دستور را بارها در زمان پیامبر (صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم) یا بعد از او چشیده‌اند که روستترین آنها داستان شکست احد به خاطر بی انضباطی گروه اندکی از جنگجویان بود .

قرآن مجید این مساله فوق العاده مهم را در عبارات کوتاه آیات فوق به صورت جامع و جالب مطرح ساخته ، می‌گوید : یا ایها الذین آمنوا لا تقدموا بین یدی الله و رسوله .

وسعت مفهوم آیه چنانکه گفتیم به قدری زیاد است که هر گونه تقدم و تاخر و گفتار و رفتار خودسرانه و خارج از دستور رهبری را شامل می‌شود.

با اینحال در تاریخ زندگی پیامبر (صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم) موارد زیادی دیده می‌شود که افرادی بر فرمان او پیشی گرفتند ، یا عقب افتادند و از اطاعت آن سرپیچی نمودند و مورد ملامت و سرزنش شدید قرار گرفتند ، از جمله اینکه:

۱- هنگامی که پیامبر (صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم) برای فتح مکه حرکت فرمود ( سال هشتم هجرت ) ماه مبارک رمضان بود ، جمعیت زیادی با حضرت بودند ، گروهی سواره و گروهی پیاده ، وقتی به منزلگاه کراع الغمیم رسید دستور داد ظرف آبی آوردند

و حضرت (صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم) روزه خود را افطار کرد ، همراهان نیز افطار کردند ، ولی عجب اینکه جمعی از آنها بر پیامبر (صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم) پیشی گرفتند و حاضر به افطار نشدند و بر روزه خود باقی ماندند ، پیامبر آنها را عصاء یعنی جمعیت گنهکاران نامید.

۲- نمونه‌ای دیگر در داستان حجه الوداع در سال دهم هجرت اتفاق افتاد ، که پیامبر (صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم) دستور داد منادی ندا کند ، هر کس حیوان قربانی با خود نیاورده باید نخست عمره بجا آورد و از احرام بیرون آید ، سپس مراسم حج را انجام دهد ، و اما آنها که قربانی همراه خود آورده‌اند ( و حج آنها حج افراد است ) باید بر احرام خود باقی بمانند ، سپس افزود اگر من شتر قربانی نیاورده بودم عمره را تکمیل می‌کردم ، و از احرام بیرون می‌آمدم .

ولی گروهی از انجام این دستور سر باز زدند و گفتند چگونه ممکن است پیامبر (صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم) بر احرام خود باقی بماند ، و ما از احرام بیرون آئیم ؟ آیا زشت نیست که ما به سوی مراسم حج بعد از انجام عمره برویم در حالی که قطره‌های آب غسل ( جنابت ) از ما فرو می‌ریزد.

پیامبر (صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم) از این تخلف و بی انضباطی سخت ناراحت شد و آنها را شدیداً سرزنش کرد .

۳- داستان تخلف از لشکر اسامه در آستانه وفات پیامبر (صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم) معروف است که حضرت به مسلمانان دستور داد که به فرماندهی اسامه بن زید برای جنگ با رومیان آماده شوند ، و به مهاجران و انصار فرمود با این لشکر حرکت کنند.

شاید می‌خواست به هنگام رحلتش مسائلی که در امر خلافت واقع شد

تحقق نیابد و حتی تخلف کنندگان از لشکر اسامه را لعن فرمود ، اما با این حال گروهی از حرکت سر باز زدند به بهانه اینکه در این شرایط خاص پیامبر (صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم) را تنها نمی‌گذاریم .

۴- داستان قلم و دوات در ساعات آخر عمر پیامبر گرامی اسلام (صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم) نیز معروف و تکان دهنده است ، و بهتر این است که عین عبارت صحیح مسلم را در اینجا بیاوریم : لما حضر رسول الله و فی البیت رجال فیهم عمر بن الخطاب فقال النبی (صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم) لهم اکتب لکم کتابا لا تضلون بعده ، فقال عمران رسول الله (صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم) قد غلب علیه الوجع ! و عندکم القرآن ، حسبنا کتاب الله ! فاختلف اهل البیت ، فاختصموا ، فمنهم من یقول قریبوا یکتب لکم رسول الله (صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم) کتابا لن تضلوا بعده ، و منهم من یقول ما قال عمر ، فلما اکثروا اللغو و الاختلاف عند رسول الله (صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم) قال رسول الله قوموا ! : هنگامی که وفات پیامبر (صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم) نزدیک شد گروهی در خانه نزد او بودند از جمله عمر بن خطاب ، پیامبر (صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم) فرمود : نامه‌ای بیاورید تا برای شما مطلبی بنویسم که هرگز بعد از آن گمراه نشوید ، عمر گفت : بیماری بر پیامبر غلبه کرده ! ( و العیاذ بالله سخنان ناموزون می‌گوید ! ) قرآن نزد شما است ، و همین کتاب الهی ما را کافی است !! در این هنگام در میان حاضران در خانه اختلاف افتاد ، بعضی گفتند بیاورید تا پیامبر نامه خود را بنویسد ، تا هرگز گمراه نشوید ، در حالی که بعضی دیگر سخن عمر را تکرار می‌کردند ! هنگامی که سخنان ناموزون و اختلاف بالا گرفت پیامبر (صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم) فرمود برخیزید و از من دور شوید!

قابل توجه اینکه عین این حدیث را با مختصر تفاوتی بخاری نیز در صحیح خود آورده است.

این ماجرا از حوادث مهم تاریخ اسلام است که نیاز به تحلیل فراوان دارد، و اینجا جای شرح آن نیست ، ولی به هر حال یکی از روشترین موارد تخلف از دستور پیامبر (صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم) و مخالفت با آیه مورد بحث ( یا ایها الذین لا تقدموا بین یدی الله و رسوله ) محسوب می‌شود.

مساله مهم اینجا است که رعایت این انضباط الهی و اسلامی نیاز به روح تسلیم کامل و پذیرش رهبری در تمام شؤون زندگی و ایمان محکم به مقام شامخ رهبر دارد.

يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا إِن جَاءَكُمْ فَاسِقٌ بِنَبَأٍ فَتَبَيَّنُوا أَن تُصِيبُوا قَوْمًا بِجَهْلَةٍ فَتُصِبْحُوا عَلَىٰ مَا فَعَلْتُم مِّن دَمِينٍ (٦) وَ اعْلَمُوا أَن فِيكُمْ رَسُولَ اللَّهِ لَوْ يُطِيعُكُمْ فِي كَثِيرٍ مِّنَ الْأَمْرِ لَعَنِتُّمْ وَ لَكِنَّ اللَّهَ حَبِيبٌ إِلَيْكُمْ الْإِيمَنَ وَ زِينَةً فِي قُلُوبِكُمْ وَ كَرَهُ إِلَيْكُمْ الْكُفْرَ وَ الْفُسُوقَ وَ الْعِصْيَانَ أُولَٰئِكَ هُمُ الرَّشِدُونَ (٧) فَضَلَّ مَن لَّهِ وَ نِعْمَةٌ وَ اللَّهُ عَلِيمٌ حَكِيمٌ (٨)

ترجمه:



۶- ای کسانی که ایمان آورده‌اید اگر شخص فاسقی خبری برای شما بیاورد در باره آن تحقیق کنید ، مبدا به گروهی از روی نادانی آسیب برسانید ، و از کرده خود پشیمان شوید .

۷- و بدانید رسول خدا در میان شما است ، هر گاه در بسیاری از امور از شما اطاعت کند به مشقت خواهید افتاد ، ولی خداوند ایمان را محبوب شما قرار داده ، و آنرا در دل‌هایتان زینت بخشیده ، و ( به عکس ) کفر و فسق و گناه را منفور شما قرار داده است کسانی که واجد این صفاتند هدایت یافتگانند.

۸- خداوند بر شما فضل و نعمتی از سوی خود بخشیده ، و خداوند دانا و حکیم است.

## شان نزول:

برای نخستین آیه مورد بحث دو شان نزول در تفاسیر آمده است که بعضی مانند طبرسی در مجمع البیان هر دو را ذکر کرده‌اند ، و بعضی مانند قرطبی و نور الثقلین و فی ظلال القرآن تنها به یکی اکتفا کرده‌اند .

نخستین شان نزولی که غالب مفسران آن را ذکر کرده‌اند این است که آیه یا ایها الذین آمنوا ان جاتکم ... در باره ولید بن عقبه نازل شده است که پیامبر (صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم) او را برای جمع‌آوری زکات از قبیله بنی المصطلق اعزام داشت ، هنگامی که اهل قبیله با خبر شدند که نماینده رسول الله (صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم) می‌آید با خوشحالی به استقبال او شتافتند ، ولی از آنجا که میان آنها و ولید در جاهلیت خصومت شدیدی بود تصور کرد آنها به قصد کشتنش آمده‌اند .

خدمت پیامبر (صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم) بازگشت ( بی آنکه تحقیقی در مورد این گمان کرده باشد ) و عرض کرد : آنها از پرداخت زکات خودداری کردند ! ( و می‌دانیم امتناع از پرداخت زکات یکنوع قیام بر ضد حکومت اسلامی تلقی می‌شد ، بنابر این مدعی بود آنها مرتد شده‌اند! )

پیامبر (صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم) سخت خشمگین شد ، و تصمیم گرفت با آنها پیکار کند ، آیه فوق نازل شد ( و به مسلمانان دستور داد که هرگاه فاسقی خبری آورد در باره آن تحقیق کنید).

بعضی نیز بر آن افزوده‌اند که بعد از اخبار ولید در باره ارتداد قبیله بنی المصطلق پیامبر (صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم) به خالد بن ولید بن مغیره دستور داد به سراغ قبیله بنی المصطلق رود ، ولی فرمود شتابزده کاری انجام مده .

خالد شبانه به نزدیکی قبیله رسید ، و ماموران اطلاعاتی خود را برای تحقیق فرستاد ، آنها خبر آوردند که بنی المصطلق به اسلام کاملاً وفا دارند ، و صدای اذان و نماز آنها را با گوش خود شنیده‌اند ، صبحگاهان خالد شخصا به سراغ آنها آمد ، و صدق گفتار مخبرین را ملاحظه کرد ، خدمت پیامبر (صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم) بازگشت و ماجرا را به عرض رسانید ، در این هنگام آیه فوق نازل شد و به دنبال آن پیامبر می‌فرمود : التانی من الله ، و العجله من الشیطان ! : درنگ کردن و تحقیق از سوی خدا است و عجله از شیطان است ! .

شان نزول دیگری که فقط بعضی از مفسران به آن اشاره کرده‌اند این است که آیه در مورد ماریه همسر پیامبر (صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم) ( مادر ابراهیم ) نازل شد ، زیرا خدمت پیامبر (صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم) عرض کردند که او پسر عمویی دارد که گاه و بیگاه به سراغش می‌آید ( و روابط نامشروعی در میان است ) پیامبر علی (علیه‌السلام) را فرا خواند فرمود : برادرم ! این شمشیر را بگیر اگر او را نزد ماریه یافتی به قتل برسان .

امیر مؤمنان علی (علیه‌السلام) عرض کرد : ای رسول خدا ! من مامورم که مانند سکه تفتیده دستور شما را پیاده کنم ، یا اینکه شخص حاضر چیزی می‌بیند که غائب نمی‌بیند ؟ ( با تحقیق بیشتر انجام وظیفه کنم).

فرمود : نه ! بر اساس اینکه حاضر چیزی می‌بیند که غائب نمی‌بیند عمل کن.

علی (علیه‌السلام) می‌فرماید : شمشیر را به کمر بستم و به سراغ او آمدم ، دیدم نزد ماریه است شمشیر را کشیدم او فرار کرد و از نخلی بالا رفت ، و سپس خود را از بالا به زیر افکند ، در این هنگام پیراهن او بالا رفت و معلوم شد اصلاً عضو جنسی ندارد ، خدمت پیامبر آمدم و ماجرا را شرح دادم پیامبر (صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم) فرمود خدا را شکر که بدی و آلودگی و اتهام را از دامان ما دور می‌کند .

تفسیر : به اخبار فاسقان اعتنا نکنید!

در آیات گذشته سخن از وظائف مسلمانان در برابر رهبر و پیشوایشان پیامبر (صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم) بود ، و دو دستور مهم در آن آمده بود : نخست پیشی نگرفتن بر خدا و پیامبر (صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم) و دیگر رعایت ادب به هنگام سخن گفتن و صدا زدن در محضر او .

آیات مورد بحث ادامه وظائف امت در برابر این رهبر بزرگ است و می‌گوید هنگامی که اخباری را خدمت او می‌آورند باید از روی تحقیق باشد ، و اگر شخص فاسقی خبر از چیزی داد بدون تحقیق نپذیرند ، و پیامبر (صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم) را برای پذیرش آن تحت فشار قرار ندهند.

نخست می‌فرماید : ای کسانی که ایمان آورده‌اید اگر شخص فاسقی خبری برای شما بیاورد در باره آن تحقیق کنید : ( یا ایها الذین آمنوا ان جائکم فاسق بنبا فتبینوا).

سپس به علت اشاره کرده می‌افزاید : مبدا در صورت عمل کردن بدون تحقیق به گروهی از روی نادانی آسیب برسانید ، و از کرده خود پشیمان شوید ! ( ان تصیبوا قوما بجهالة فتصبحوا علی ما فعلتم نادمین).

همانگونه که اگر پیامبر (صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم) به گفته ولید بن عقبه عمل می‌فرمود و با طایفه بنی المصطلق به عنوان یک قوم مرتد پیکار می‌کرد فاجعه و مصیبت دردناکی به بار می‌آمد.

از لحن آیه بعد چنین استفاده می‌شود که جمعی اصرار بر این پیکار داشتند قرآن می‌گوید : این کار شایسته شما نیست ، این عین جهالت و نادانی است و سرانجامش ندامت و پشیمانی خواهد بود .

جمعی از علمای علم اصول برای حجیت خبر واحد به این آیه استدلال کرده‌اند ، چرا که آیه می‌گوید : تحقیق و تبیین در خبر فاسق لازم است ، و مفهوم آن این است که اگر شخص عادل خبری دهد بدون تحقیق می‌توان پذیرفت.

ولی به این استدلال اشکالات فراوانی کرده‌اند که از همه مهمتر دو ایراد است ، بقیه اهمیت چندانی ندارد : نخست اینکه استدلال فوق متوقف بر قبول حجیت مفهوم وصف است در حالی که معروف این است که مفهوم وصف حجت نیست.

دیگر اینکه علتی که در ذیل آیه آمده است آنچنان گسترده است که خبر عادل و فاسق هر دو را شامل می‌شود ، زیرا عمل به خبر ظنی هر چه باشد احتمال پشیمانی و ندامت دارد .

و اما این هر دو اشکال قابل حل است ، زیرا مفهوم وصف و هر قید دیگر در مواردی که به اصطلاح منظور بیان قیود یک مساله و مقام احتراز است حجت می‌باشد و ذکر این قید ( قید فاسق ) در آیه فوق طبق ظهور عرفی هیچ فایده قابل ملاحظه‌ای جز بیان حجیت خبر عادل ندارد.

و اما در مورد تعلیلی که ذیل آیه آمده است ظاهر این است که هر گونه عمل به ادله ظنیه را شامل نمی‌شود ، بلکه ناظر به مواردی است که در آنجا عمل ، عمل جاهلانه یا سفیهانه و ابلهانه است ، چرا که در آیه روی عنوان جهالت تکیه شده ، و می‌دانیم غالب ادله‌ای که تمام عقلای جهان در مسائل روزمره زندگی روی آن تکیه می‌کنند دلائل ظنی است ( از قبیل ظواهر الفاظ ، قول شاهد ، قول اهل خبره ، قول ذو الید و مانند اینها ) .

معلوم است که هیچیک از اینها جاهلانه و سفیهانه شمرده نمی‌شود ، و اگر احيانا مطابق با واقع نباشد مساله ندامت نیز در آن مطرح نیست چون یک راه عمومی و همگانی است.

به هر حال به عقیده ما این آیه از آیات محکمی است که دلالت بر حجیت خبر واحد حتی در موضوعات دارد ، و در این زمینه بحثهای فراوانی است که اینجا جای شرح آن نیست.

بعلاوه نمی‌توان انکار کرد که مساله اعتماد بر اخبار موثق اساس تاریخ و زندگی بشر را تشکیل می‌دهد ، به طوری که اگر مساله حجیت خبر عادل یا موثق از جوامع انسانی حذف شود بسیاری از میراث‌های علمی گذشته ، و اطلاعات مربوط به جوامع بشری ، و حتی مسائل زیادی از آنچه امروز در جامعه خود با آن سر و کار داریم به کلی حذف خواهد شد ، و نه تنها انسان به عقب باز می‌گردد ، بلکه گردش چرخهای زندگی فعلی او نیز متوقف خواهد شد.

لذا اجماع همه عقلا بر حجیت آن است و شارع مقدس نیز آن را قولاً و عملاً امضا فرموده است.

ولی به همان اندازه که حجیت خبر واحد ثقه به زندگی سامان می‌بخشد ، تکیه بر اخبار غیر موثق بسیار خطرناک ، و موجب از هم پاشیدگی نظام جامعه‌ها است ، مصائب فراوانی به بار می‌آورد ، حیثیت و حقوق اشخاص را به خطر می‌اندازد ، و انسان را به بیراهه و انحراف می‌کشاند ، و به تعبیر جالب قرآن در آیه مورد بحث سرانجام مایه ندامت و پشیمانی خواهد بود.

این نکته نیز قابل توجه است که ساختن خبرهای دروغینو تکیه بر اخبار غیر موثق یکی از حربیه‌های قدیمی نظامهای جبار و استعماری است که به وسیله آن جو کاذبی ایجاد کرده ، و با فریب و اغفال مردم ناآگاه آنها را گمراه می‌سازند ، و سرمایه‌های آنها را به تاراج می‌برند.

اگر مسلمانان دقیقاً به همین دستور الهی که در این آیه وارد شده عمل کنند و خبرهای فاسقین را بدون تحقیق و تبیین نپذیرند از این بلاهای بزرگ مصون خواهند ماند.

این نکته نیز قابل توجه است که مسأله مهم وثوق و اعتماد به خود خبر است، منتها گاهی این وثوق از ناحیه اعتماد به شخص خبر دهنده حاصل می‌شود، و گاه از قرائن دیگری از بیرون، لذا در پاره‌ای از موارد با اینکه گوینده خبر فاسق است ما به خبر او اطمینان پیدا می‌کنیم.

بنابر این وثوق و اعتماد از هر راهی حاصل شود، خواه از طریق عدالت و تقوا و صداقت گوینده باشد، و یا از قرائن خارجی، برای ما معتبر است، و سیره عقلا که مورد امضای شرع اسلام قرار گرفته، نیز بر همین اساس است.

به همین دلیل در فقه اسلامی می‌بینیم بسیاری از اخباری که سند آنها ضعیف است، به خاطر اینکه مورد عمل مشهور قرار گرفته، و آنها از روی قرائنی به صحت خبر واقف شده‌اند معیار عمل قرار می‌گیرد، و بر طبق آن فتوا می‌دهند.

به عکس گاه اخباری نقل شده که گوینده آن شخص معتبری است ولی قرائنی از خارج ما را نسبت به آن خبر بدبین می‌سازد، اینجاست که چاره‌ای از رها کردن آن نداریم، هر چند گوینده آن شخص عادل و معتبری است.

بنابر این معیار در همه جا اعتماد به خود خبر است، هر چند عدالت و صداقت راوی غالباً وسیله‌ای است برای این اعتماد اما یک قانون کلی نیست (دقت کنید).

در آیه بعد برای تاکید مطلب مهمی که در آیه گذشته آمده، می‌افزاید: بدانید رسول الله در میان شماست، هر گاه در بسیاری از امور از شما اطاعت کند به مشقت خواهید افتاد (و اعلموا ان فیکم رسول الله لو یطیعکم فی کثیر من الامر لعنتم).

این جمله چنانکه جمعی از مفسران هم گفته‌اند نشان می‌دهد که بعد از خبر ولید از مرتد شدن طایفه بنی المصطلق جمعی از مسلمانان ساده دل و ظاهر بین به پیغمبر (صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم) فشار می‌آورند که بر ضد طایفه مزبور اقدام به جنگ کند.

قرآن می‌گوید: از خوشبختی شما این است که رسول خدا (صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم) در میان شما است، و رابطه با او عالم وحی بر قرار است، و هر گاه خط و خطوط انحرافی در میان شما پیدا شود از این طریق شما را آگاه می‌سازد.

ولی او رهبر است انتظار نداشته باشید که از شما اطاعت کند، و دستور بگیرد، او نسبت به شما از هر کس مهربانتر است، برای تحمیل افکار خود به او فشار نیاورید که این به زیان شما است.

در دنباله آیه به یکی دیگر از مواهب بزرگ الهی به مؤمنان اشاره کرده می‌فرماید لکن خداوند ایمان را محبوب شما قرار داده، و آن را در دلهایتان زینت بخشیده (و لکن الله حبیب الایمان و زینه فی قلوبکم).

و به عکس کفر و فسق و گناه را منفور شما قرار داده است (و کره الیکم الکفر و الفسوق و العصیان).

در حقیقت این تعبیرات اشاره لطیفی است به قانون لطف آنها لطف تکوینی.

توضیح اینکه: وقتی شخص حکیم کاری را می‌خواهد تحقق بخشد زمینه‌های آن را از هر نظر فراهم می‌سازد، این اصل در مورد هدایت انسانها نیز کاملاً صادق است.

خدا می‌خواهد همه انسانها - بی آنکه تحت برنامه جبر قرار گیرند - با میل و اراده خود راه حق را بپویند، لذا از یکسو ارسال رسل می‌کند، و انبیا را با کتابهای آسمانی می‌فرستد، و از سوی دیگر ایمان را محبوب انسانها قرار می‌دهد، آتش عشق حق طلبی و حقیقت‌جویی را در درون جانها شعله‌ور می‌سازد، و احساس نفرت و بیزاری از کفر و ظلم و نفاق و گناه را در دلها می‌آفریند.

و به این ترتیب هر انسانی فطرتاً خواهان ایمان و پاکی و تقوا است و بیزار از کفر و گناه.

ولی کاملاً ممکن است در مراحل بعد این آب زلالی که از آسمان خلقت در وجود انسانها ریخته شده، بر اثر تماس با محیطهای آلوده، صفای خود را از دست دهد، و بوی نفرت‌انگیز گناه و کفر و عصیان گیرد.

این موهبت فطری انسانها را به پیروی از رسول خدا (صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم) و تقدم نیافتن بر او دعوت می‌کند.

این نکته نیز لازم به یادآوری است که محتوای این آیه با مسأله مشورت هرگز منافات ندارد، زیرا هدف از شوری این است که هر کس عقیده خود را بیان کند، ولی نظر نهائی با شخص پیامبر (صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم) است، چنانکه از آیه شوری نیز همین استفاده می‌شود.

به تعبیر دیگر: شوری مطلبی است، و تحمیل فکر و عقیده کردن مطلب دیگر، آیه مورد بحث تحمیل فکر را نفی می‌کند نه مشورت را. در اینکه منظور از فسوق در آیه فوق چیست؟ بعضی آن را تفسیر به کذب و دروغ کرده‌اند، ولی با توجه به گسترش مفهوم لغوی آن، و

عدم وجود قید در آیه، هر گونه گناه و خروج از طاعت را شامل می‌گردد، بنابر این تعبیر به عصیان بعد از آن به عنوان تاکید است،

همانگونه که جمله زینه فی قلوبکم ( آن را در دل شما زینت داده ) تأکیدی است بر جمله حب الیکم الایمان ( ایمان را محبوب شما قرار داد ) .

بعضی فسوق را اشاره به گناهان کبیره می‌دانند ، در حالی که عصیان را اعم دانسته‌اند ، ولی این تفاوت نیز دلیلی ندارد. به هر حال ، در پایان آیه به صورت یک قاعده کلی و عمومی می‌فرماید : کسانی که واجد این صفاتند ( ایماندر نظرشان محبوب و مزین ، و کفر و فسق و عصیان در نظرشان منفور است ) هدایت یافتگانند ( اولئک هم الراشدون). یعنی اگر این موهبت الهی ( عشق به ایمان و نفرت از کفر و گناه ) را حفظ کنید ، و این پاکی و صفای فطرت را آلوده نسازید ، رشد و هدایت بیشک در انتظار شماست.

قابل توجه اینکه : جمله‌های قبل به صورت خطاب به مؤمنین بود ، اما این جمله از آنها به صورت غایب یاد می‌کند ، این تفاوت تعبیر ظاهرا برای این است که نشان دهد این حکم اختصاص به یاران پیامبر (صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم) ندارد ، بلکه یک قانون همگانی است که هر کس در هر عصر و زمان صفای فطرت خویش را حفظ کند اهل نجات و هدایت است . آخرین آیه مورد بحث این حقیقت را روشن می‌سازد که این محبوبیت ایمان و منفور بودن کفر و عصیان از مواهب بزرگ الهی بر بشر است.

می‌فرماید این فضلی است از ناحیه خداوند ، و نعمتی است که بر شما ارزانی داشته ، و خداوند دانا و حکیم است ( فضلا من الله و نعمه و الله علیم حکیم).

آگاهی و حکمت او ایجاب می‌کند که عوامل رشد و سعادت را در شما بیافریند ، و آن را با دعوت انبیا هماهنگ و تکمیل سازد ، و سرانجام شما را به سر منزل مقصود برساند .

ظاهر این است که فضل و نعمت هر دو اشاره به یک واقعیت است ، و آن مواهبی است که از ناحیه خداوند به بندگان اعطا می‌شود ، منتها فضل از این نظر بر آن اطلاق می‌شود که خدا به آن نیاز ندارد ، و نعمت از این نظر که بندگان به آن محتاجند ، بنابر این به منزله دو روی یک سکه‌اند.

بدون شک علم خداوند به نیاز بندگان ، و حکمت او در زمینه تکامل و پرورش مخلوقات ، ایجاب می‌کند که این نعمتهای بزرگ معنوی ، یعنی محبوبیت ایمان و منفور بودن کفر و عصیان را به آنها مرحمت کند.

## نکته‌ها:

هدایت الهی و آزادی اراده

آیات فوق ترسیم روشنی از دیدگاه اسلام در زمینه مساله جبر و اختیار و هدایت و اضلال است ، زیرا این نکته را به خوبی آشکار می‌کند که کار خداوند فراهم آوردن زمینه‌های رشد و هدایت است.

از یکسو رسول الله (صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم) را در میان مردم قرار میدهد ، و قرآن که برنامه هدایت و نور است نازل می‌کند ، و از سوی دیگر عشق به ایمان و تنفر و بیزاری از کفر و عصیان را به عنوان زمینه‌سازی در درون جانها قرار می‌دهد ولی سرانجام تصمیم‌گیری را به خود آنها واگذار کرده ، و تکالیف را در این زمینه تشریح می‌کند.

طبق آیات فوق عشق به ایمان ، و تنفر از کفر ، در دل همه انسانها بدون استثنا وجود دارد ، و اگر کسانی این زمینه‌ها را ندارند از ناحیه تربیتهای غلط و اعمال خودشان است ، خدا در دل هیچکس حب عصیان و بغض ایمان را نیافریده است.

۲- رهبری و اطاعت

این آیات بار دیگر تأکید می‌کند که وجود رهبر الهی برای نمو و رشد یک جمعیت لازم است ، مشروط بر اینکه مطاع باشد نه مطیع پیروان خود ، فرمان او را بر دیده گذارند نه اینکه او را برای اجرای مقاصد و افکار محدود خود تحت فشار قرار دهند.

نه تنها در مورد رهبران الهی این اصل ثابت است که در مساله مدیریت و فرماندهی همه جا این امر باید حکومت کند.

حاکمیت این اصل نه به معنی استبداد رهبران است ، نه ترک شوری ، چنانکه در بالا نیز اشاره شد.

۳- ایمان نوعی عشق است نه تنها درک عقل

این آیات در ضمن اشاره‌ای است به این حقیقت که ایمان نوعی علاقه شدید الهی و معنوی است ، هر چند از استدلالات عقلی ریشه گیرد ، و لذا در حدیثی از امام صادق (علیه‌السلام) می‌خوانیم که از حضرتش سؤال کردند : آیا حب و بغض از ایمان است؟ در جواب فرمود : و هل الایمان الا الحب و البغض ؟! ثم تلا هذه الاية : حب الیکم الایمان و زینه فی قلوبکم و کره الیکم الکفر و الفسوق و العصیان

اولئك هم الراشدون : آیا ایمان جز حب و بغض چیز دیگری است؟! سپس امام (علیه السلام) به آیه (مورد بحث) استدلال فرمود که می گوید: خداوند ایمان را محبوب شما قرار داد، و آنرا در دلهایتان تزیین کرد، و کفر و فسق و عصیان را منفور شما ساخت و کسانی که چنین باشند هدایت یافتگانند.

در حدیث دیگری از امام باقر (علیه السلام) چنین آمده است: و هل الدين الا الحب؟! : آیا دین چیزی جز محبت است؟! سپس به چند آیه از قرآن مجید از جمله آیه مورد بحث استدلال فرمود، و در پایان اضافه کرد: الدین هو الحب، و الحب هو الدین: دین محبت است و محبت دین است!

ولی بدون شک این محبت - چنانکه گفتیم - باید از ریشه های استدلالی و منطقی نیز سیراب گردد و بارور شود.

وَ إِنْ طَائِفَتَانِ مِنَ الْمُؤْمِنِينَ اقْتَتَلُوا فَأَصْلِحُوا بَيْنَهُمَا فَإِنْ بَغَت إِحْدَاهُمَا عَلَى الْأُخْرَى فَقَاتِلُوا الَّتِي تَبْغِي حَتَّى تَفِيءَ إِلَى أَمْرِ اللَّهِ فَإِنَّ فَاتَ فَأَصْلِحُوا بَيْنَهُمَا بِالْعَدْلِ وَأَقْضُوا لِلَّهِ يَحِبُّ الْمُقْسِطِينَ (٩) إِنَّمَا الْمُؤْمِنُونَ إِخْوَةٌ فَأَصْلِحُوا بَيْنَ أَخَوَيْكُمْ وَ اتَّقُوا اللَّهَ لَعَلَّكُمْ تُرْحَمُونَ (١٠)

### ترجمه:

۹- هر گاه دو گروه از مؤمنان با هم به نزاع و جنگ پردازند در میان آنها صلح برقرار سازید و اگر یکی از آنها بر دیگری تجاوز کند با طایفه ظالم پیکار کنید تا به فرمان خدا باز گردد، هر گاه بازگشت (و زمینه صلح فراهم شد) در میان آن دو بر طبق عدالت صلح برقرار سازید، و عدالت پیشه کنید که خداوند عدالت پیشه گان را دوست دارد.

۱۰- مؤمنان برادر یکدیگرند، بنابر این میان دو برادر خود صلح برقرار سازید، و تقوای الهی پیشه کنید تا مشمول رحمت او شوید.

### شان نزول:

در شان نزول این آیات آمده است که میان دو قبیله اوس و خزرج (دو قبیله معروف مدینه) اختلافی افتاد، و همان سبب شد که گروهی از آن دو به جان هم بیفتند و با چوب و کفش یکدیگر را بزنند! (آیه فوق نازل شد و راه بر خود با چنین حوادثی را به مسلمانان آموخت). بعضی دیگر گفته اند: دو نفر از انصار با هم خصومت و اختلافی پیدا کرده بودند، یکی از آنها به دیگری گفت: من حقم را به زور از تو خواهم گرفت، زیرا جمعیت قبیله من زیاد است! و دیگری گفت: برای داوری نزد رسول الله (صلی الله علیه و آله و سلم) می رویم. نفر اول نپذیرفت، و کار اختلاف بالا گرفت، و گروهی از دو قبیله با دست و کفش و حتی شمشیر به یکدیگر حمله کردند آیات فوق نازل شد (و وظیفه مسلمانان را در برابر اینگونه اختلافات روشن ساخت).

تفسیر: مؤمنان برادر یکدیگرند

قرآن در اینجا به عنوان یک قانون کلی و عمومی برای همیشه و همه جا می گوید: هر گاه دو گروه از مؤمنان با هم به نزاع و جنگ پردازند در میان آنها صلح برقرار سازید (و ان طائفتان من المؤمنین اقتتلوا فاصلحوا بينهما).

درست است که اقتتلوا از ماده قتال به معنی جنگ است، ولی در اینجا قرائن گواهی می دهد که هر گونه نزاع و درگیری را شامل می شود، هر چند به مرحله جنگ و نبرد نیز نرسد، بعضی از شان نزولها که برای آیه نقل شده بود نیز این معنی را تایید می کند.

بلکه می توان گفت اگر زمینه های درگیری و نزاع فراهم شود فی المثل مشاجرات لفظی و کشمکشهایی که مقدمه نزاعهای خونین است واقع گردد اقدام به اصلاح طبق این آیه لازم است، زیرا این معنی را از آیه فوق از طریق القاء خصوصیت می توان استفاده کرد.

به هر حال، این یک وظیفه حتمی برای همه مسلمانان است که از نزاع و درگیری و خونریزی میان مسلمین جلوگیری کنند، و برای خود در این زمینه مسؤلیت قائل باشند، نه به صورت تماشاجی مانند بعضی بیخبران بی تفاوت از کنار این صحنه ها بگذرند.

این نخستین وظیفه مؤمنان در برخورد با این صحنه ها است.

سپس وظیفه دوم را چنین بیان می کند: و اگر یکی از این دو گروه بر دیگری تجاوز و ستم، و تسلیم پیشنهاد صلح نشد، شما موظفید با طایفه باغی و ظالم پیکار کنید، تا به فرمان خدا باز گردد و گردن نهد (فان بغت احدهما علی الاخری فقاتلوا الی تفرغ حتی تفرغ الی امر الله).

بدیهی است که اگر خون طائفه باغی و ظالم در این میان ریخته شود بر - گردن خود او است، و به اصطلاح خوششان هدر است، هر چند مسلمانند، زیرا فرض بر این است که نزاع در میان دو طائفه از مؤمنین روی داده است.

به این ترتیب، اسلام جلوگیری از ظلم و ستم را هر چند به قیمت جنگ با ظالم تمام شود لازم شمرده و بهای اجرای عدالت را از خون مسلمانان نیز بالاتر دانسته است، و این در صورتی است که مساله از طرق مسالمت‌آمیز حل نشود.

سپس به بیان سومین دستور پرداخته، می‌گوید: و اگر طایفه ظالم تسلیم حکم خدا شود و زمینه صلح فراهم گردد در میان آن دو طبق اصول عدالت صلح بر قرار سازید ( فان فائت فاصلحوا بینهما بالعدل).

یعنی تنها به در هم شکستن قدرت طایفه ظالم قناعت نکند، بلکه این پیکار باید زمینه‌ساز صلح باشد، و مقدمه‌ای برای ریشه کن کردن عوامل نزاع و درگیری و گرنه با گذشتن زمان کوتاه یا طولانی بار دیگر که ظالم در خود احساس توانائی کند برمی‌خیزد و نزاع را از سر می‌گیرد.

بعضی از مفسران از تعبیر بالعدل استفاده کرده‌اند که اگر در میان این دو گروه حقی پایمال شده، یا خونی ریخته شده که منشا درگیری و نزاع گشته است، باید آنهم اصلاح شود، و گرنه اصلاح بالعدل نخواهد بود.

و از آنجا که تمایلات گروهی گاهی افراد را به هنگام قضاوت و داوری به سوی یکی از دو طایفه متخاصم متمایل می‌سازد، و بی طرفی داوران را نقض می‌کند قرآن در چهارمین و آخرین دستور به مسلمانان هشدار داده که: قسط و عدل و نفی هر گونه تبعیض را رعایت کنید که خداوند عدالت‌پیشه‌گان را دوست دارد ( و اقسطوا ان الله يحب المقسطین ).

در آیه بعد برای تاکید این امر و بیان علت آن می‌افزاید: مؤمنان برادر یکدیگرند، بنابر این در میان دو برادر خود، صلح را بر قرار کنید ( انما المؤمنون اخوة فاصلحوا بین اخویکم).

همان اندازه که برای ایجاد صلح در میان دو برادر نسبی تلاش و کوشش می‌کنید باید در میان مؤمنان متخاصم نیز برای برقراری صلح به طور جدی و قاطع وارد عمل شوید.

چه تعبیر جالب و گیرائی؟ که همه مؤمنان برادر یکدیگرند و نزاع و درگیری میان آنها را درگیری میان برادران نامیده که باید به زودی جای خود را به صلح و صفا بدهد.

و از آنجا که در بسیاری از اوقات روابط در این گونه مسائل جانشین ضوابط می‌شود، بار دیگر هشدار داده و در پایان آیه می‌افزاید: تقوای الهی پیشه کنید تا مشمول رحمت او شوید ( و اتقوا الله لعلکم ترحمون).

و به این ترتیب یکی از مهمترین مسؤلیتهای اجتماعی مسلمانان در برابر یکدیگر و در اجرای عدالت اجتماعی با تمام ابعادش روشن می‌شود.

## نکته‌ها:

### ۱- شرایط قتال اهل بغی بغاه

در فقه اسلامی در کتاب جهاد بحثی تحت عنوان قتال اهل البغی مطرح است که منظور از آن ستمگرانی است که بر ضد امام عادل و پیشوای راستین مسلمین قیام می‌کنند، و برای آنها احکام فراوانی است که در آن باب آمده است.

ولی بحثی که در آیه فوق مطرح است مطلب دیگری است و آن نزاع و کشمکشهایی است که در میان دو گروه از مؤمنان رخ می‌دهد، و در آن نه قیام بر ضد امام معصومی است، و نه قیام بر ضد حکومت صالح اسلامی، هر چند بعضی از فقها یا مفسران خواسته‌اند از این آیه در مساله سابق نیز استفاده کنند

ولی به گفته فاضل مقداد در کنز العرفان این استدلال خطا است.

چرا که قیام بر ضد امام معصوم موجب کفر است در حالی که نزاع میان مؤمنان تنها موجب فسق است نه کفر، و لذا قرآن مجید در آیات فوق هر دو گروه را مؤمن و برادر دینی یکدیگر نامیده است، به این ترتیب احکام اهل بغی را نمی‌توان به اینگونه افراد تعمیم داد.

متأسفانه در فقه بحثی پیرامون احکام این گروه نیافتیم، ولی آنچه از آیه فوق به ضمیمه قرائن دیگر مخصوصاً اشاراتی که در ابواب امر به معروف و نهی از منکر آمده است می‌توان استفاده کرد احکام زیر است: الف - اصلاح در میان گروههای متخاصم مسلمین یک امر واجب کفائی است.

ب - برای تحقق این امر باید نخست از مراحل ساده‌تر شروع کرد و به اصطلاح قاعده الاسهل فالاسهل را رعایت نمود، ولی چنانچه مفید واقع نشود مبارزه مسلحانه و جنگ و قتال نیز جائز بلکه لازم است.

ج - خونهای باغیان و متجاوزان که در این راه ریخته می‌شود و اموالی از آنها که از بین می‌رود هدر است، زیرا به حکم شرع و انجام وظیفه واجب واقع شده است، و اصل در اینگونه موارد عدم ضمان است.

د - در مراحل اصلاح از طریق گفتگو اجازه حاکم شرع لازم نیست ، اما در مرحله شدت عمل ، مخصوصا آنجا که منتهی به خونریزی می‌شود بدون اجازه حکومت اسلامی و حاکم شرع جایز نیست ، مگر در مواردی که دسترسی به هیچوجه نباشد که در اینجا عدول مؤمنین و افراد آگاه تصمیم‌گیری می‌کنند .

ه - در صورتی که طایفه باغی و ظالم خونی از گروه مصلح بریزد و یا اموالی را از بین ببرد به حکم شرع ضامن است ، و در صورت وقوع قتل عمد حکم قصاص جاری است ، و همچنین در مورد خونهایی که از طایفه مظلوم ریخته شده و اموالی که تلف گردیده حکم ضمان و قصاص ثابت است ، و اینکه از کلمات بعضی استفاده می‌شود که بعد از وقوع صلح طایفه باغی و ظالم در برابر خونها و اموالی که به هدر رفته مسئولیتی ندارند ، چرا که در آیه مورد بحث به آن اشاره نشده ، درست نیست ، و آیه در صدد بیان همه این مطلب نمی‌باشد ، بلکه مرجع در اینگونه امور سایر اصول و قواعدی است که در ابواب قصاص و اتلاف آمده است .

و - چون هدف از این پیکار و جنگ وادار کردن طایفه ظالم به قبول حق است ، بنابر این در این جنگ مساله اسیران جنگی ، و غنائم ، مطرح نخواهد بود ، زیرا فرض این است که هر دو گروه مسلمانند ، ولی اسیر کردن موقت برای خاموش ساختن آتش نزاع مانعی ندارد ، اما بعد از صلح بلافاصله اسیران باید آزاد شوند .

ز - گاه می‌شود که هر دو طرف نزاع باغی ، ظالمند ، اینها گروهی از قبیله دیگر را کشته و اموالی را برده‌اند و آنها نیز همین کار در مورد قبیله اول انجام داده‌اند ، بی آنکه بمقدار لازم برای دفاع قناعت کنند ، خواه هر دو به یک مقدار بغی و ستم کنند یا یکی بیشتر و دیگری کمتر .

البته حکم این مورد در قرآن مجید با صراحت نیامده ، ولی حکم آن را می‌توان از طریق الغاء خصوصیت از آیه مورد بحث دریافت ، و آن اینکه وظیفه مسلمین این است که هر دو را صلح دهند ، و اگر تن به صلح ندادند با هر دو پیکار کنند تا به فرمان الهی گردن نهند ، و احکامی که در بالا در باره باغی و متجاوز گفته شد در مورد هر دو جاری است .

در پایان این سخن باز تاکید می‌کنیم که حکم این باغیان از کسانی که قیام بر ضد امام معصوم یا حکومت عادل اسلامی می‌کنند جدا است ، و گروه اخیر احکام سخت‌تر و شدیدتری دارند که در فقه اسلامی در کتاب الجهاد آمده است.

## ۲- اهمیت اخوت اسلامی

جمله انما المؤمنون اخوة که در آیات فوق آمده است یکی از شعارهای اساسی و ریشه‌دار اسلامی است ، شعاری بسیار گیرا ، عمیق ، مؤثر و پر معنی.

دیگران وقتی می‌خواهند زیاد اظهار علاقه به هم مسلکان خود کنند از آنان به عنوان رفیق یاد می‌کنند ، ولی اسلام سطح پیوند علائق دوستی مسلمین را به قدری بالا برده که به صورت نزدیکترین پیوند دو انسان با یکدیگر آنهم پیوندی بر اساس مساوات و برابری ، مطرح می‌کند ، و آن علاقه دو برادر نسبت به یکدیگر است .

روی این اصل مهم اسلامی مسلمانان از هر نژاد و هر قبیله ، و دارای هر زبان و هر سن و سال ، با یکدیگر احساس عمیق برادری می‌کنند ، هر چند یکی در شرق جهان زندگی کند ، و دیگری در غرب.

در مراسم حج که مسلمین از همه نقاط جهان در آن کانون توحید جمع می‌شوند این علاقه و پیوند و همبستگی نزدیک کاملا محسوس است و صحنه‌ای است از تحقق عینی این قانون مهم اسلامی .

به تعبیر دیگر اسلام تمام مسلمانها را به حکم یک خانواده می‌داند ، و همه را خواهر و برادر یکدیگر خطاب کرده ، نه تنها در لفظ و در شعار که در عمل و تعهدهای متقابل نیز همه خواهر و برادرند.

در روایات اسلامی نیز روی این مساله تاکید فراوان شده ، و مخصوصا جنبه‌های عملی آن ارائه گردیده است که به عنوان نمونه چند حدیث پر محتوای زیر را از نظر می‌گذرانیم:

۱- در حدیثی از پیغمبر گرامی اسلام آمده است : المسلم اخو المسلم ، لا یظلمه ، و لا یخذله ، و لا یسلمه : مسلمان برادر مسلمان است ، هرگز به او ستم نمی‌کند ، دست از یاریش بر نمی‌دارد ، و او را در برابر حوادث تنها نمی‌گذارد.

۲- در حدیث دیگری از همان حضرت (صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم) نقل شده : مثل الاخوین مثل الیدین یغسل احدهما الاخر : دو برادر دینی همانند دو دستند که هر کدام دیگری را می‌شوید ! ( با یکدیگر کمال همکاری را دارند و عیوب هم را پاک می‌کنند).

۳- امام صادق (علیه‌السلام) می‌فرماید : المؤمن اخو المؤمن ، کالجسد الواحد ، اذا اشتکی شیئا منه وجد الم ذلک فی سائر جسده ، و ارواحهما من روح واحدة : مؤمن برادر مؤمن است ، و همگی به منزله اعضاء یک پیکرند ، که اگر عضوی از آن به درد آید ، دیگر عضوها را نماند قرار ، و ارواح همگی آنها از روح واحدی گرفته شده.

۴- در حدیث دیگری از همان امام (علیه السلام) می‌خوانیم: المؤمن اخو المؤمن عینه و دلیلہ، لا یخونہ، و لا یظلمہ، و لا یغشہ، و لا یعدہ عدۃ فیخلفہ: مؤمن برادر مؤمن است و به منزله چشم او و راهنمای او است هرگز به او خیانت نمی‌کند، و ستم روا نمی‌دارد، با او غش و تقلب نمی‌کند، و هر وعده‌ای را به او دهد تخلف نخواهد کرد.

در منابع حدیث معروف اسلامی روایات زیادی در زمینه حق مؤمن بر - برادر مسلمانش، و انواع حقوق مؤمنین بر یکدیگر، و ثواب دیدار برادران مؤمن و مصافحه، و معانقه، و یاد آنها کردن، و قلب آنها را مسرور نمودن، و مخصوصاً بر آوردن حاجات مؤمنان و کوشش و تلاش در انجام این خواسته‌ها، و زدودن غم از دلها و اطعام، و پوشاندن لباس و اکرام و احترام آنها وارد شده است که بخشهای مهمی از آن را در اصول کافی در ابواب مختلف تحت عناوین فوق می‌توان مطالعه کرد.

۵- در پایان این بحث به روایتی اشاره می‌کنیم که از پیغمبر اکرم (صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم) در باره حقوق سی‌گانه مؤمن بر برادر مؤمنش نقل شده که از جامعترین روایات در این زمینه است: قال رسول الله (صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم): للمسلم علی اخیه ثلاثون حقاً، لا برأئۃ له منها الا بالاداء او العفو.

یغفر زلتہ، و یرحم عبرتہ، و یستر عورتہ، و یقبل عثرتہ، و یقبل مغدرتہ، و یرد غیبتہ، و یدیم نصیحتہ، و یحفظ خلتہ، و یرعی ذمتہ، و یعود مرضہ.

و یشهد میتہ، و یجیب دعوتہ، و یقبل ہدیثہ، و یکافا صلتہ، و یشکر نعمتہ و یحسن نصرتہ، و یحفظ حلالتہ، و یقضی حاجتہ، و یشفع مسالتہ، و یسمت عطستہ.

و یرشد ضالتہ، و یرد سلامہ، و یطیب کلامہ، و یر انعامہ، و یصدق اقسامہ، و یوالی ولیہ، و لا یعادیہ، و ینصرہ ظالماً و مظلوماً: فاما نصرتہ ظالماً فیرد عن ظلمہ، و اما نصرتہ مظلوماً فیعینہ علی اخذ حقہ، و لا یسلمہ و لا یخذلہ، و یحب له من الخیر ما یحب لنفسہ، و یرکب له من الشر ما یرکب لنفسہ پیامبر اسلام (صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم) فرمود: مسلمان بر برادر مسلمانش سی حق دارد که برائت ذمه از آن حاصل نمی‌کند مگر به ادای این حقوق یا عفو کردن برادر

مسلمان او: لغزشهای او را ببخشد، در ناراحتیها نسبت به او مهربان باشد، اسرار او را پنهان دارد، اشتباهات او را جبران کند، عذر او را بپذیرد، در برابر بدگویان از او دفاع کند، همواره خیر خواه او باشد، دوستی او را پاسداری کند، پیمان او را رعایت کند، در حال مرض از او عبادت کند، در حال مرگ به تشییع او حاضر شود.

دعوت او را اجابت کند، هدیه او را بپذیرد، عطای او را جزا دهد، نعمت او را شکر گوید، در یاری او بکوشد، ناموس او را حفظ کند، حاجت او را بر آورد، برای خواسته‌اش شفاعت کند، و عطسه‌اش را تحیت گوید.

گمشده‌اش را راهنمایی کند، سلامش را جواب دهد، گفته او را نیکو شمرد انعام او را خوب قرار دهد، سوگندهایش را تصدیق کند، دوستش را دوست دارد و با او دشمنی نکند، در یاری او بکوشد خواه ظالم باشد یا مظلوم: اما یاری او در حالی که ظالم باشد به این است که او را از ظلمش باز دارد، و در حالی که مظلوم است به این است که او را در گرفتن حقش کمک کند.

او را در برابر حوادث تنها نگذارد، آنچه را از نیکیه‌ها برای خود دوست دارد برای او دوست بدارد، و آنچه از بدیها برای خود نمی‌خواهد برای او نخواهد.

و به هر حال یکی از حقوق مسلمانان بر یکدیگر مساله یاری کردن و اصلاح ذات البین است به ترتیبی که در آیات و روایت فوق آمده (در زمینه اصلاح ذات البین بحث دیگری در جلد هفتم صفحه ۸۳ به بعد ذیل آیه یک سوره انفال داشتیم).

يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا لَا يَسْخَرْ قَوْمٌ مِّنْ قَوْمٍ عَسَىٰ أَن يَكُونُوا خَيْرًا مِّنْهُمْ وَلَا نِسَاءٌ مِّنْ نِّسَاءٍ عَسَىٰ أَن يَكُنَّ خَيْرًا مِّنْهُنَّو لَا تَلْمِزُوا أَنفُسَكُمْ وَلَا تَنَابَزُوا بِاللِّقَابِ سُبُّ الْفُسُوقِ بَعْدَ الْإِيمَانِ مَن لَّمْ يَتُبْ فَأُولَٰئِكَ هُمُ الظَّالِمُونَ (۱۱) يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا اجْتَنِبُوا كَثِيرًا مِّنَ الظَّنِّ إِنَّ بَعْضَ الظَّنِّ إِثْمٌ وَلَا تَجَسَّسُوا وَلَا يَغْتَبَ بَئْسَ الْبَعْضُ يَأْكُلُ لَحْمَ أَخِيهِ مَيْتًا فَكَرِهْتُمُوهُوَ اتَّقُوا اللَّهَ إِنَّ اللَّهَ تَوَّابٌ رَّحِيمٌ (۱۲)

#### ترجمه:

۱۱- ای کسانی که ایمان آورده‌اید نباید گروهی از مردان شما گروه دیگر را استهزا کنند، شاید آنها از اینها بهتر باشند، و نه زنانی از زنان دیگر شاید آنان بهتر از اینان باشند، و یکدیگر را مورد طعن و عیبجویی قرار ندهید، و با القاب زشت و ناپسند یاد نکنید، بسیار بد است که بر کسی بعد از ایمان نام کفر بگذارید، و آنها که توبه نکنند ظالم و ستمگرند.



۱۲- ای کسانی که ایمان آورده‌اید! از بسیاری از گمانها بپرهیزید، چرا که بعضی از گمانها گناه است، و هرگز (در کار دیگران) تجسس نکنید، و هیچیک از شما دیگری را غیبت نکند، آیا کسی از شما دوست دارد که گوشت برادر مرده خود را بخورد؟ (به یقین) همه شما از این امر کراهت دارید، تقوای الهی پیشه کنید که خداوند توبه پذیر و مهربان است.

## شان نزول:

مفسران برای این آیات شان نزولهای مختلفی نقل کرده‌اند، از جمله اینکه: جمله لا یسخر قوم من قوم در باره ثابت بن قیس (خطیب پیامبر (صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم) نازل شده است که گوشه‌های سنگین بود، و هنگامی که وارد مسجد می‌شد کنار دست پیامبر (صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم) برای او جایی باز می‌کردند، تا سخن حضرت را بشنود روزی وارد مسجد شد در حالی که مردم از نماز فراغت پیدا کرده، و جای خود نشسته بودند، او جمعیت را می‌شکافتو می‌گفت: جا بدهید! جا بدهید! تا به یکی از مسلمانان رسید، و او گفت همینجا بنشین! او پشت سرش نشست، اما خشمگین شد، هنگامی که هوا روشن گشت ثابت به آن مرد گفت: کیستی؟ او نام خود را برد و گفت فلانکس هستم، ثابت گفت: فرزند فلان زن؟! و در اینجا نام مادرش را با لقب زشتی که در جاهلیت می‌بردند یاد کرد، آن مرد شرمگین شد و سر خود را بزیر انداخت، آیه نازل شد و مسلمانان را از این گونه کارهای زشت نهی کرد.

و گفته‌اند: و لا نساء من نساء در باره ام سلمه نازل گردید که بعضی از همسران پیامبر (صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم) او را به خاطر لباس مخصوصی که پوشیده بود، یا به خاطر کوتاهی قدش مسخره کردند، آیه نازل شد و آنها را از این عمل باز داشت. و نیز گفته‌اند جمله و لا یغتب بعضکم بعضا در باره دو نفر از اصحاب رسول الله (صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم) است که رفیقشان سلمان را غیبت کردند، زیرا او را خدمت پیامبر (صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم) فرستاده بودند تا غذایی برای آنها بیاورد، پیامبر (صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم) سلمان را سراغ اسامه بن زید که مسئول بیت المال بود فرستاد، اسامه گفت: الان چیزی ندارم، آن دو نفر از اسامه غیبت کردند و گفتند: او بخل ورزیده و در باره سلمان گفتند: اگر او را به سراغ چاه سمیحه (چاه پر آبی بود) بفرستیم آب آن فروکش خواهد کرد! سپس خودشان به راه افتادند تا نزد اسامه بیایند، و در باره موضوع کار خود تجسس کنند، پیامبر (صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم) فرمود من آثار خوردن گوشت در دهان شما می‌بینم، عرض کردند: ای رسول خدا ما امروز مطلقاً گوشت نخورده‌ایم! فرمود: آری گوشت سلمان و اسامه را می‌خوردید، آیه نازل شد و مسلمانان را از غیبت نهی کرد.

استهزاء، بدگمانی، غیبت، تجسس، و القاب زشت ممنوع!

از آنجا که قرآن مجید در این سوره به ساختن جامعه اسلامی بر اساس معیارهای اخلاقی پرداخته، پس از بحث در باره وظائف مسلمانان در مورد نزاع و مخاصمه گروههای مختلف اسلامی در آیات مورد بحث به شرح قسمتی از ریشه‌های این اختلافات پرداخته تا با قطع آنها اختلافات نیز بر چیده شود، و درگیری و نزاع پایان گیرد.

در هر یک از دو آیه فوق به سه قسمت از اموری که می‌تواند جرقه‌ای برای روشن کردن آتش جنگ و اختلاف باشد با تعبیراتی صریح و گویا پرداخته.

نخست می‌فرماید: ای کسانی که ایمان آورده‌اید! نباید گروهی از مردان شما گروه دیگری را استهزاء کند (یا ایها الذین آمنوا لا یسخر قوم من قوم).

چه اینکه شاید آنها که مورد سخریه قرار گرفته‌اند از اینها بهتر باشند (عسی ان یكونوا خیرا منهم).

همچنین هیچ گروهی از زنان نباید زنان دیگری را مورد سخریه قرار دهند، چرا که ممکن است آنها از اینها بهتر باشند (و لا نساء من نساء عسی ان یکن خیرا منهن).

در اینجا مخاطب مؤمنانند، اعم از مردان و زنان، قرآن به همه هشدار می‌دهد که از این عمل زشت بپرهیزند، چرا که سرچشمه استهزاء و سخریه همان حس خود برتر بینی و کبر و غرور است که عامل بسیاری از جنگهای خونین در طول تاریخ بوده.

و این خود برتر بینی بیشتر از ارزشهای ظاهری و مادی سرچشمه می‌گیرد مثلاً فلان کس خود را از دیگری ثروتمندتر، زیباتر، یا از قبیله‌ای سرشناستر می‌شمرد، و احیانا این پندار که از نظر علم و عبادت و معنویات از فلان جمعیت برتر است او را وادار به سخریه می‌کند، در حالی که معیار ارزش در پیشگاه خداوند تقوا است، و این بستگی به پاکی قلب و نیت و تواضع و اخلاق و ادب دارد.

هیچ کس نمی‌تواند بگوید: من در پیشگاه خدا از فلان کس برترم، و به همین دلیل تحقیر دیگران و خود را برتر شمردن یکی از بدترین کارها، و زشتترین عیوب اخلاقی است که بازتاب آن در تمام زندگی انسانها ممکن است آشکار شود.

سپس در دومین مرحله می‌فرماید: و یکدیگر را مورد طعن و عیبجوئی قرار ندهید (و لا تلمزوا انفسکم).

لا تلمزوا از ماده لمز بر وزن ( طنز ) به معنی عیبجوئی و طعنه زدن است ، و بعضی فرق میان همز و لمز را چنین گفته‌اند که لمز شمردن عیوب افراد است در حضور آنها ، و همز ذکر عیوب در غیاب آنها است ، و نیز گفته‌اند که لمز عیبجوئی با چشم و اشاره است ، در حالی که همز عیبجوئی با زبان است ( شرح بیشتر پیرامون این موضوع به خواست خدا در تفسیر سوره همزه خواهد آمد ) .

جالب اینکه قرآن در این آیه با تعبیر انفسکم به وحدت و یکپارچگی مؤمنان اشاره کرده و اعلام می‌دارد که همه مؤمنان به منزله نفس واحدی هستند و اگر از دیگری عیبجوئی کنید در واقع از خودتان عیبجوئی کرده‌اید!

و بالاخره در مرحله سوم می‌افزاید : و یکدیگر را با القاب زشت و ناپسند یاد نکنید ( و لا تنازوا بالالقاب ) . بسیاری از افراد بی بند و بار در گذشته و حال اصرار داشته و دارند که بر دیگران القاب زشتی بگذارند ، و از این طریق آنها را تحقیر کنند ، شخصیتشان را بکوبند ، و یا احیانا از آنان انتقام گیرند ، و یا اگر کسی در سابق کار بدی داشته سپس توبه کرده و کاملا پاک شده باز هم لقبی که بازگو کننده وضع سابق باشد بر او بگذارند .

اسلام صریحا از این عمل زشت نهی می‌کند ، و هر اسم و لقبی را که کوچکترین مفهوم نامطلوبی دارد و مایه تحقیر مسلمانی است ممنوع شمرده .

در حدیثی آمده است که روزی صفیه دختر حبیبی ابن اخطب ( همان زن یهودی که بعد از ماجرای فتح خیبر مسلمان شد و به همسری پیامبر اسلام (صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم) در آمد ) روزی خدمت پیامبر (صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم) آمد در حالی که اشک می‌ریخت ، پیامبر (صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم) از ماجرا پرسید ، گفت : عایشه مرا سرزنش می‌کند و می‌گوید : ای یهودی زاده ! پیامبر (صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم) فرمود : چرا نگفتی پدرم هارون است ، و عمویم موسی ، و همسر محمد (صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم) ؟ و در اینجا بود که این آیه نازل شد . به همین جهت در پایان آیه می‌افزاید : بسیار بد است که بر کسی بعد از ایمان آوردن نام کفر بگذارند ( بئس الاسم الفسوق بعد الايمان ) . بعضی در تفسیر این جمله احتمال دیگری داده‌اند و آن اینکه خداوند مؤمنان را نهی می‌کند از اینکه بعد از ایمان به خاطر عیبجوئی مردم نام فسق را بر خود پذیرند .

ولی تفسیر اول با توجه به صدر آیه و شان نزولی که ذکر شد مناسبتر به نظر می‌رسد . و در پایان آیه برای تاکید بیشتر می‌فرماید : و آنها که توبه نکنند و از این اعمال دست بر ندارند ظالم و ستمگرند ( و من لم یتب فالولئک هم الظالمون ) .

چه ظلمی از این بدتر که انسان با سخنان نیش دار ، و تحقیر و عیبجوئی ، قلب مردم با ایمان را که مرکز عشق خدا است بیازارد ، و شخصیت و آبروی آنها را که سرمایه بزرگ زندگی آنان است از بین ببرد .

گفتیم : در هر یک از دو آیه مورد بحث سه حکم اسلامی در زمینه مسائل اخلاق اجتماعی مطرح شده ، احکام سه‌گانه آیه اول به ترتیب : عدم سخریه ، و ترک عیبجوئی ، و تناوب به القاب بود ، و احکام سه‌گانه آیه دوم به ترتیب : اجتناب از گمان بد ، تجسس و غیبت است . در این آیه نخست می‌فرماید : ای کسانی که ایمان آورده‌اید ! از بسیاری از گمانها بپرهیزید ، چرا که بعضی از گمانها گناه است ! ( یا ایها الذین آمنوا اجتنبوا کثیرا من الظن ان بعض الظن اثم ) .

منظور از کثیرا من الظن گمانهای بد است که نسبت به گمانهای خوب در میان مردم بیشتر است لذا از آن تعبیر به کثیر شده و گرنه حسن ظن و گمان خیر نه تنها ممنوع نیست بلکه مستحسن است ، چنانکه قرآن مجید در آیه ۱۲ سوره نور می‌فرماید : لو لا اذ سمعتموه ظن المؤمنون و المؤمنات بانفسهم خیرا : چرا هنگامی که آن نسبت ناروا را شنیدید مردان و زنان با ایمان نسبت به خود ( و کسی که همچون خود آنها بود ) گمان خیر نبردند ؟ ! قابل توجه اینکه : نهی از کثیری از گمانها شده ، ولی در مقام تعلیل می‌گوید زیرا بعضی از گمانها گناه است این تفاوت تعبیر ممکن است از این جهت باشد که گمانهای بد بعضی مطابق واقع است ، و بعضی مخالف واقع ، آنکه مخالف واقع است مسلما گناه است ، و لذا تعبیر به ان بعض الظن اثم شده است ، بنابر این وجود همین گناه کافی است که از همه بپرهیزد .

در اینجا این سؤال مطرح می‌شود که گمان بد و خوب غالبا اختیاری نیست ، یعنی بر اثر یک سلسله مقدمات که از اختیار انسان بیرون است در ذهن منعکس می‌شود ، بنابر این چگونه می‌شود از آن نهی کرد ؟!

۱- منظور از این نهی ، نهی از ترتیب‌آثار است ، یعنی هر گاه گمان بدی نسبت به مسلمانی در ذهن شما پیدا شد ، در عمل کوچکترین اعتنائی به آن نکنید ، طرز رفتار خود را دگرگون نسازید ، و مناسبات خود را با طرف تغییر ندهید ، بنابر این آنچه گناه است ترتیب اثر دادن به گمان بد می‌باشد .

لذا در حدیثی از پیغمبر گرامی اسلام (صلی الله علیه و آله و سلم) می خوانیم: ثلاث فی المؤمن لا یستحسن، و له منهن مخرج، فمخرجه من سوء الظن ان لا یحقیقه: سه چیز است که وجود آن در مؤمن پسندیده نیست، و راه فرار دارد، از جمله سوء ظن است که راه فرارش این است که به آن جامه عمل نپوشاند.

۲- انسان می تواند با تفکر روی مسائل مختلفی، گمان بد را در بسیاری از موارد از خود دور سازد، به این ترتیب که در راههای حمل بر صحت بیندیشد و احتمالات صحیحی را که در مورد آن عمل وجود دارد در ذهن خود مجسم سازد و تدریجا بر گمان بد غلبه کند. بنابر این گمان بد چیزی نیست که همیشه از اختیار آدمی بیرون باشد.

لذا در روایات دستور داده شده که اعمال برادرت را بر نیکوترین وجه ممکن حمل کن، تا دلیلی بر خلاف آن قائم شود، و هرگز نسبت به سخنی که از برادر مسلمانان صادر شده گمان بد مبر، مادام که می توانی محمل نیکی برای آن بیابی، قال امیر المؤمنین (علیه السلام):

ضع امر اخیک علی احسنه حتی یاتیک ما یقلبک منه .  
و لا تظنن بکلمة خرجت من اخیک سوء و انت تجد لها فی الخیر محملا.

به هر حال این دستور اسلامی یکی از جامعترین و حساب شده ترین دستورها در زمینه روابط اجتماعی انسانها است، که مساله امنیت را به طور کامل در جامعه تضمین می کند. که شرح آن در بحث نکات خواهد آمد.

سپس در دستور بعد مساله نهی از تجسس را مطرح کرده، می فرماید: و هرگز در کار دیگران تجسس نکنید (و لا تجسسوا).  
تجسس و تحسس هر دو به معنی جستجوگری است ولی اولی معمولاً در امور نامطلوب می آید، و دومی غالباً در امر خیر، چنانکه یعقوب به فرزندانش دستور می دهد: یا بنی اذهبوا فتحسسوا من یوسف و اخیه: ای فرزندان من! بروید و از (گمشده من) یوسف و برادرش جستجو کنید (یوسف - ۸۷).

در حقیقت گمان بد عاملی است برای جستجوگری، و جستجوگری عاملی است برای کشف اسرار و رازهای پنهانی مردم، و اسلام هرگز اجازه نمی دهد که رازهای خصوصی آنها فاش شود.

و به تعبیر دیگر اسلام می خواهد مردم در زندگی خصوصی خود از هر نظر در امنیت باشند.

بدیهی است اگر اجازه داده شود هر کس به جستجوگری در باره دیگران بر خیزد حیثیت و آبروی مردم بر باد می رود، و جهنمی به وجود می آید که همه افراد اجتماع در آن معذب خواهند بود.

البته این دستور منافاتی با وجود دستگاههای اطلاعاتی در حکومت اسلامی برای مبارزه با توطئه ها نخواهد داشت ولی این بدان معنی نیست که این دستگاهها حق دارند در زندگی خصوصی مردم جستجوگری کنند چنانکه به خواست خدا شرح داده خواهد شد.  
و بالاخره در سومین و آخرین دستور که در حقیقت معلول و نتیجه دو برنامه قبلی است می فرماید: هیچکدام از شما دیگری را غیبت نکند (و لا یغتب بعضکم بعضاً).

و به این ترتیب گمان بد سرچشمه تجسس، و تجسس موجب افشای عیوب و اسرار پنهانی، و آگاهی بر این امور سبب غیبت می شود که اسلام از معلول و علت همگی نهی کرده است.

سپس برای اینکه قبح و زشتی این عمل را کاملاً مجسم کند آن را در ضمن یک مثال گویا ریخته، می گوید: آیا هیچ یک از شما دوست دارد که گوشت برادر مرده خود را بخورد؟! (ایحی احدکم ان یاکل لحم اخیه میتاً).  
به یقین همه شما از این امر کراهت دارید (فکرهتموه).

آری آبروی برادر مسلمان همچون گوشت تن او است، و ریختن این آبرو به وسیله غیبت و افشای اسرار پنهانی همچون خوردن گوشت تن او است،

و تعبیر به مرده به خاطر آن است که غیبت در غیاب افراد صورت می گیرد، که همچون مردگان قادر بر دفاع از خویشان نیستند.

و این ناجوان مردانه ترین ستمی است که ممکن است انسان در باره برادر خود روا دارد.

آری این تشبیه بیانگر زشتی فوق العاده غیبت و گناه عظیم آن است.

در روایات اسلامی - چنانکه خواهد آمد - نیز اهمیت فوق العاده ای به مساله غیبت داده شده است، و کمتر گناهی است که مجازات آن از نظر اسلام تا این حد سنگین باشد.

و از آنجا که ممکن است افرادی آلوده به بعضی از این گناهان سه‌گانه باشند و با شنیدن این آیات متنبه شوند، و در صدد جبران بر آیند در پایان آیه راه را به روی آنها گشوده، می‌فرماید: تقوای الهی، پیشه کنید و از خدا بترسید که خداوند توبه پذیر و مهربان است (و اتقوا الله ان الله تواب رحیم).

نخست باید روح تقوا و خدا ترسی زنده شود، و به دنبال آن توبه از گناه صورت گیرد، تا لطف و رحمت الهی شامل حال آنها شود.

## نکته‌ها:

### ۱- امنیت کامل و همه جانبه اجتماعی

دستورهای ششگانه‌ای که در دو آیه فوق مطرح شده ( نهی از سخریه، و عیبجوئی، و القاب زشت، و گمان بد، و تجسس، و غیبت ) هرگاه به طور کامل در یک جامعه پیاده شود آبرو و حیثیت افراد جامعه را از هر نظر بیمه می‌کند، نه کسی می‌تواند به عنوان خود برترینی دیگران را وسیله تفریح و سخریه قرار دهد، و نه می‌تواند زبان به عیبجوئی این و آن بگشاید، و نه با القاب زشت حرمت و شخصیت افراد را در هم بشکند.

نه حق دارد حتی گمان بد ببرد، نه در زندگی خصوصی افراد به جستجو پردازد، و نه عیب پنهانی آنها را برای دیگران فاش کند. به تعبیر دیگر انسان چهار سرمایه دارد که همه آنها باید در دژهای این قانون قرار گیرد و محفوظ باشد: جان، و مال، و ناموس، و آبرو. تعبیرات آیات فوق و روایات اسلامی نشان می‌دهد که آبرو و حیثیت افراد همچون مال و جان آنها است، بلکه از بعضی جهات مهمتر است! اسلام می‌خواهد در جامعه اسلامی امنیت کامل حکمفرما باشد نه تنها مردم در عمل و با دست به یکدیگر هجوم نکنند، بلکه از نظر زبان مردم، و از آن بالاتر از نظر اندیشه و فکر آنان نیز در امان باشند، و هر کس احساس کند که دیگری حتی در منطقه افکار خود تیرهای تهمت را به سوی او نشانه‌گیری نمی‌کند، و این امنیتی است در بالاترین سطح که جز در یک جامعه مذهبی و مؤمن امکان پذیر نیست.

پیغمبر گرامی (صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم) در حدیثی می‌فرماید: ان الله حرم من المسلم دمه و ماله و عرضه، و ان یظن به السوء: خداوند خون و مال و آبروی مسلمان را بر دیگران حرام کرده، و همچنین گمان بد در باره او بردن.

گمان بد نه تنها به طرف مقابل و حیثیت او لطمه وارد می‌کند، بلکه برای صاحب آن نیز بلائی است بزرگ زیرا سبب می‌شود که او را از همکاری با مردم و تعاون اجتماعی بر کنار کند، و دنیائی وحشتناک آکنده از غربت و انزوا فراهم سازد، چنانکه در حدیثی از امیر مؤمنان علی (علیه‌السلام) آمده است: من لم یحسن ظنه استوحش من کل احد: کسی که گمان بد داشته باشد از همه کس می‌ترسد و وحشت دارد!

به تعبیر دیگر: چیزی که زندگی انسان را از حیوانات جدا می‌کند، و به آن رونق و حرکت و تکامل می‌بخشد، روح تعاون و همکاری دسته جمعی است، و این در صورتی امکان پذیر است که اعتماد و خوشبینی بر مردم حاکم باشد، در حالی که سوء ظن پایه‌های این اعتماد را در هم می‌کوبد، پیوندهای تعاون را از بین می‌برد و روح اجتماعی را تضعیف می‌کند. نه تنها سوء ظن که مساله تجسس و غیبت نیز چنین است.

افراد بدبین از همه چیز می‌ترسند، و از همه کس وحشت دارند، و نگرانی جانکاهی دائما بر روح آنها مستولی است، نه می‌توانند یار و مونس غمخوار پیدا کنند، و نه شریک و همکاری برای فعالیت‌های اجتماعی، و نه یار و یاور برای روز درماندگی.

توجه به این نکته نیز لازم است که منظور از ظن در اینجا گمان‌های بی دلیل است بنابر این در مواردی که گمان متکی به دلیل یعنی ظن معتبر باشد از این حکم مستثنی است مانند گمانی که از شهادت دو نفر عادل حاصل می‌شود.

### ۲- تجسس نکنید!

دیدیم قرآن با صراحت تمام تجسس را در آیه فوق منع نموده، و از آنجا که هیچگونه قید و شرطی برای آن قائل نشده نشان می‌دهد که جستجوگری در کار دیگران و تلاش برای افشای اسرار آنها گناه است، ولی البته قرائنی که در داخل و خارج آیه است نشان می‌دهد که این حکم مربوط به زندگی شخصی و خصوصی افراد است، و در زندگی اجتماعی تا آنجا که تاثیری در سرنوشت جامعه نداشته باشد نیز این حکم صادق است.

اما روشن است آنجا که ارتباطی با سرنوشت دیگران و کیان جامعه پیدا می‌کند مساله شکل دیگری به خود می‌گیرد، لذا شخص پیغمبر (صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم) مامورانی برای جمع آوری اطلاعات قرار داده بود که از آنها بعنوان عیون تعبیر می‌شود، تا آنچه را ارتباط با سرنوشت جامعه اسلامی در داخل و خارج داشت برای او گرد آوری کنند.

و نیز به همین دلیل حکومت اسلامی می‌تواند ماموران اطلاعاتی داشته باشد ، یا سازمان گسترده‌ای برای گرد آوری اطلاعات تاسیس کند ، و آنجا که بیم توطئه بر ضد جامعه ، و یا به خطر انداختن امنیت و حکومت اسلامی می‌رود به تجسس بر خیزند ، و حتی در داخل زندگی خصوصی افراد جستجوگری کنند .

ولی این امر هرگز نباید بهانه‌ای برای شکستن حرمت این قانون اصیل اسلامی شود ، و افرادی به بهانه مساله توطئه و اخلال به امنیت به خود اجازه دهند که به زندگی خصوصی مردم یورش برند ، نامه‌های آنها را باز کنند ، تلفن‌ها را کنترل نمایند و وقت و بی وقت به خانه آنها هجوم آورند.

خلاصه اینکه مرز میان تجسس و به دست آوردن اطلاعات لازم برای حفظ امنیت جامعه بسیار دقیق و ظریف است ، و مسئولین اداره امور اجتماع باید دقیقاً مراقب این مرز باشند ، تا حرمت اسرار انسانها حفظ شود ، و هم امنیت جامعه و حکومت اسلامی به خطر نیفتد .

۳- غیبت از بزرگترین گناهان است

گفتیم سرمایه بزرگ انسان در زندگی حیثیت و آبرو و شخصیت او است ، و هر چیز آن را به خطر بیندازد مانند آن است که جان او را به خطر انداخته باشد ، بلکه گاه ترور شخصیت از ترور شخص محسوب می‌شود ، و اینجا است که گاه گناه آن از قتل نفس نیز سنگین تر است.

یکی از فلسفه‌های تحریم غیبت این است که این سرمایه بزرگ بر باد نرود ، و حرمت اشخاص در هم نشکند ، و حیثیت آنها را لکه‌دار نسازد ، و این مطلبی است که اسلام آن را با اهمیت بسیار تلقی می‌کند .

نکته دیگر اینکه غیبت بد بینی می‌آفریند ، پیوندهای اجتماعی را سست می‌کند ، سرمایه اعتماد را از بین می‌برد ، و پایه‌های تعاون و همکاری را متزلزل می‌سازد.

می‌دانیم اسلام برای مساله وحدت و یکپارچگی جامعه اسلامی و انسجام و استحکام آن اهمیت فوق العاده‌ای قائل شده است ، هر چیز این وحدت را تحکیم کند مورد علاقه اسلام است ، و هر چیز آن را تضعیف نماید منفور است ، و غیبت یکی از عوامل مهم تضعیف است. از اینها گذشته غیبت بذر کینه عداوت را در دلها می‌پاشد ، و گاه سرچشمه نزاعهای خونین و قتل و کشتار می‌گردد.

خلاصه این که اگر در اسلام غیبت به عنوان یکی از بزرگترین گناهان کبیره شمرده شده به خاطر آثار سوء فردی و اجتماعی آن است. در روایات اسلامی تعبیراتی بسیار تکان دهنده در این زمینه دیده می‌شود ، که نمونه‌ای از آن را ذیلا می‌آوریم : پیغمبر گرامی اسلام فرمود : ان الدرهم یصیبه الرجل من الربا اعظم عند الله فی الخطیئة من ست و ثلاثین زنیة ، یزنیها الرجل ! و اربی الربا عرض الرجل المسلم ! : درهمی که انسان از ربا به دست می‌آورد گنااهش نزد خدا از سی و شش زنا بزرگتر است ! و از هر ربا بالاتر آبروی مسلمان است!

این مقایسه به خاطر آن است که زنا هر اندازه قبیح و زشت است جنبه حق الله دارد ، ولی رباخواری ، و از آن بدتر ریختن آبروی مردم از طریق غیبت ، یا غیر آن ، جنبه حق الناس دارد.

در حدیث دیگری آمده است : روزی پیامبر (صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم) با صدای بلند خطبه خواند و فریاد زد : یا معشر من آمن بلسانه و لم یؤمن بقلبه ! لا تغتابوا المسلمین ، و لا تتبعوا عوراتهم ، فانه من تتبع عورة اخیه تتبع الله عورته ، و من تتبع الله عورته یفضحه فی جوف بیته !؟ ای گروهی که به زبان ایمان آورده‌اید و نه با قلب ! غیبت مسلمانان نکنید ، و از عیوب پنهانی آنها جستجو ننمائید ، زیرا کسی که در امور پنهانی برادر دینی خود جستجو کند خداوند اسرار او را فاش می‌سازد ، و در دل خانه‌اش رسوایش می‌کند ! .

و در حدیث دیگری آمده است که خداوند به موسی وحی فرستاد : من مات تأثبا من الغیبة فهو آخر من یدخل الجنة ، و من مات مصرا علیها فهو اول من یدخل النار ! : کسی که بمیرد در حالی که از غیبت توبه کرده باشد آخرین کسی است که وارد بهشت می‌شود و کسی که بمیرد در حالی که اصرار بر آن داشته باشد اولین کسی است که وارد دوزخ می‌گردد ! .

و نیز در حدیثی از پیغمبر گرامی اسلام (صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم) می‌خوانیم : الغیبة اسرع فی دین الرجل المسلم من الا کلة فی جوفه ! : تاثیر غیبت در دین مسلمان از خوره در جسم او سریعتر است!

این تشبیه نشان می‌دهد که غیبت همانند خوره که گوشت تن را می‌خورد و متلاشی می‌کند به سرعت ایمان انسان را بر باد می‌دهد ، و با توجه به اینکه انگیزه‌های غیبت اموری همچون حسد ، تکبر ، بخل ، کینه‌توزی ، انحصار طلبی و مانند این صفات زشت و نکوهیده است روشن می‌شود که چرا غیبت و از بین بردن آبرو و احترام مسلمانان از این طریق این چنین ایمان انسان را بر باد می‌دهد ( دقت کنید ) .

روایات در این زمینه در منابع اسلامی بسیار زیاد است که با ذکر حدیث دیگری این بحث را پایان می‌دهیم امام صادق (علیه‌السلام) می‌فرماید: من روی علی مؤمن روایه یزید بها شینه ، و هدم مروته ، لیسقط من اعین الناس ، اخرجہ الله من ولایتہ الی ولایة الشیطان ، فلا یقبلہ الشیطان !: کسی که به منظور عیبجویی و آبروریزی مؤمنی سخنی نقل کند تا او را از نظر مردم بیندازد ، خداوند او را از ولایت خودش بیرون کرده ، به سوی ولایت شیطان می‌فرستد ، و اما شیطان هم او را نمی‌پذیرد !.

تمام این تاکیدات و عبارات تکان دهنده به خاطر اهمیت فوق‌العاده‌ای است که اسلام برای حفظ آبرو ، و حیثیت اجتماعی مؤمنان قائل است ، و نیز به خاطر تاثیر مخربی است که غیبت در وحدت جامعه ، و اعتماد متقابل و پیوند دلها دارد ، و از آن بدتر اینکه غیبت عاملی است برای دامن زدن به آتش کینه و عداوت و دشمنی و نفاق و اشاعه فحشاء در سطح اجتماع ، چرا که وقتی عیوب پنهانی مردم از طریق غیبت آشکار شود اهمیت و عظمت گناه از میان می‌رود و آلودگی به آن آسان می‌شود .

#### ۴- مفهوم غیبت

غیبت چنانکه از اسمش پیدا است این است که در غیاب کسی سخنی گویند ، منتهی سخنی که عیبی از عیوب او را فاش سازد ، خواه این عیب جسمانی باشد ، یا اخلاقی ، در اعمال او باشد یا در سخنش ، و حتی در اموری که مربوط به او است مانند لباس ، خانه ، همسر و فرزندان و مانند اینها.

بنابر این اگر کسی صفات ظاهر و آشکار دیگری را بیان کند غیبت نخواهد بود.

مگر اینکه قصد مذمت و عیبجویی داشته باشد که در این صورت حرام است ، مثل اینکه در مقام مذمت بگوید آن مرد نابینا ، یا کوتاه قد ، یا سیاه‌رنگ یا کوسه ! به این ترتیب ذکر عیوب پنهانی به هر قصد و نیتی که باشد غیبت و حرام است ، و ذکر عیوب آشکار اگر به قصد مذمت باشد آن نیز حرام است ، خواه آن را در مفهوم غیبت وارد بدانیم یا نه .

اینها همه در صورتی است که این صفات واقعا در طرف باشد ، اما اگر صفتی اصلا وجود نداشته باشد داخل در عنوان تهمت خواهد بود که گناه آن به مراتب شدیدتر و سنگین‌تر است.

در حدیثی از امام صادق (علیه‌السلام) می‌خوانیم : الغیبة ان تقول فی اخیک ما ستره الله علیہ ، و اما الامر الظاهر فیہ ، مثل الحدۃ و العجلۃ ، فلا ، و البهتان ان تقول ما لیس فیہ : غیبت آن است که در باره برادر مسلمان چیزی را بگوئی که خداوند پنهان داشته ، و اما چیزی که ظاهر است مانند تندخویی و عجله داخل در غیبت نیست ، اما بهتان این است که چیزی را بگوئی که در او وجود ندارد.

و از اینجا روشن می‌شود عذرهای عوامانه‌ای که بعضی برای غیبت می‌آورند مسموع نیست ، مثلا گاهی غیبت کننده می‌گوید این غیبت نیست ، بلکه صفت او است ! در حالی که اگر صفتش نباشد تهمت است نه غیبت.

یا این که می‌گوید : این سخنی است که در حضور او نیز می‌گویم ، در حالی که گفتن آن پیش روی طرف نه تنها از گناه غیبت نمی‌کاهد بلکه به خاطر ایداء ، گناه سنگین‌تری را به بار می‌آورد .

#### ۵- علاج غیبت و توبه آن

غیبت مانند بسیاری از صفات ذمیمه تدریجا به صورت یک بیماری روانی در می‌آید ، به گونه‌ای که غیبت کننده از کار خود لذت می‌برد ، و از این که پیوسته آبروی این و آن را بریزد احساس رضا و خشنودی می‌کند ، و این یکی از مراحل بسیار خطرناک اخلاقی است.

اینجا است که غیبت کننده باید قبل از هر چیز به درمان انگیزه‌های درونی غیبت‌کننده در اعماق روح او است و به این گناه دامن می‌زند بپردازد ، انگیزه‌هایی همچون بخل و حسد و کینه‌توزی و عداوت و خود برتر بینی.

باید از طریق خودسازی ، و تفکر در عواقب سوء این صفات زشت و نتایج شومی که ببار می‌آورد ، و همچنین از طریق ریاضت نفس این آلودگیها را از جان و دل بشوید ، تا بتواند زبان را از آلودگی به غیبت باز دارد.

سپس در مقام توبه بر آید ، و از آنجا که غیبت جنبه حق الناس دارد اگر دسترسی به صاحب غیبت دارد و مشکل تازه‌ای ایجاد نمی‌کند ، از او عذر خواهی کند ، هر چند بصورت سر بسته باشد ، مثلا بگوید من گاهی بر اثر نادانی

و بیخبری از شما غیبت کرده‌ام مرا ببخش ، و شرح بیشتری ندهد ، مبادا عامل فساد تازه‌ای شود.

و اگر دسترسی به طرف ندارد یا او را نمی‌شناسد ، یا از دنیا رفته است ، برای او استغفار کند ، و عمل نیک انجام دهد ، شاید به برکت آن خداوند متعال وی را ببخشد و طرف مقابل را راضی سازد.

#### ۶- موارد استثناء

آخرین سخن در باره غیبت اینکه قانون غیبت مانند هر قانون دیگر استثنائاتی دارد ، از جمله این که گاه در مقام مشورت مثلا برای انتخاب همسر ، یا شریک در کسب و کار و مانند آن کسی سؤالی از انسان می کند ، امانت در مشورت که یک قانون مسلم اسلامی است ایجاد می کند اگر عیوبی از طرف سراغ دارد بگوید ، مبدا مسلمانی در دام بیفتد ، و چنین غیبتی که با چنین نیت انجام می گیرد حرام نیست .

همچنین در موارد دیگری که اهداف مهمی مانند هدف مشورت در کار باشد ، یا برای احقاق حق و تظلم صورت گیرد. البته کسی که آشکارا گناه می کند و به اصطلاح متجاهر به فسق است از موضوع غیبت خارج است ، و اگر گناه او را پشت سر او بازگو کنند ایرادی ندارد ، ولی باید توجه داشت این حکم مخصوص گناهی است که نسبت به آن متجاهر است . این نکته نیز قابل توجه است که نه تنها غیبت کردن حرام است ، گوش به غیبت دادن ، و در مجلس غیبت حضور یافتن آن نیز جزء محرّمات است ، بلکه طبق پاره‌ای از روایات بر مسلمانان واجب است که رد غیبت کنند ، یعنی در برابر غیبت به دفاع برخیزند ، و از برادر مسلمانی که حیثیتش به خطر افتاده دفاع کنند ، و چه زیبا است جامعه‌ای که این اصول اخلاقی در آن دقیقا اجرا شود.

يَا أَيُّهَا النَّاسُ إِنَّا خَلَقْنَاكُمْ مِنْ ذَكَرٍ وَأُنْثَىٰ وَجَعَلْنَاكُمْ شُعُوبًا وَقَبَائِلَ لِتَعَارَفُوا إِنَّ أَكْرَمَكُمْ عِنْدَ اللَّهِ أَتْقَاكُمْ إِنَّ اللَّهَ عَلِيمٌ خَبِيرٌ (۱۳)

### ترجمه:

۱۳- ای مردم ! ما شما را از یک مرد و زن آفریدیم ، و تیره‌ها و قبیله‌ها قرار دادیم ، تا یکدیگر را بشناسید ، ولی گرامی‌ترین شما نزد خداوند باتقواترین شماست ، خداوند دانا و خبیر است.

تفسیر : تقوی بزرگترین ارزش انسانی

در آیات گذشته روی سخن به مؤمنان بود ، و خطاب به صورت یا ایها الذین آمنوا و در ضمن آیات متعددی را که یک جامعه مؤمن را با خطر روبرو می‌سازد بازگو کرد و از آن نهی فرمود.

در حالی که در آیه مورد بحث مخاطب کل جامعه انسانی است و مهمترین اصلی را که ضامن نظم و ثبات است بیان می‌کند ، و میزان واقعی ارزشهای انسانی را در برابر ارزشهای کاذب و دروغین مشخص می‌سازد .

می‌فرماید : ای مردم ! ما شما را از یک مرد و زنی آفریدیم ، و شما را تیره‌ها و قبیله‌ها قرار دادیم تا یکدیگر را بشناسید ( یا ایها الناس انا خلقناکم من ذکر و انثی و جعلناکم شعوبا و قبائل لتعارفوا).

منظور از آفرینش مردم از یک مرد و زن همان بازگشت نسب انسانها به آدم و حوا است ، بنابر این چونهمه از ریشه واحدی هستند معنی ندارد که از نظر نسب و قبیله بر یکدیگر افتخار کنند ، و اگر خداوند برای هر قبیله و طائفه‌ای ویژگی‌هایی آفریده برای حفظ نظم زندگی اجتماعی مردم است ، چرا که این تفاوتها سبب شناسائی است ، و بدون شناسائی افراد ، نظم در جامعه انسانی حکمفرما نمی‌شود ، چرا که هر گاه همه یکسان و شبیه یکدیگر و همانند بودند ، هرج و مرج عظیمی سراسر جامعه انسانی را فرا می‌گرفت.

در این که میان شعوب ( جمع شعب بر وزن صعب ) به معنی گروه عظیمی از مردم و قبائل جمع قبیله چه تفاوتی است ؟ مفسران احتمالات مختلفی داده‌اند ؟ جمعی گفته‌اند دایره شعوب گسترده‌تر از دایره قبائل است ، همانطور که شعب امروز بر یک ملت اطلاق می‌شود .

بعضی شعوب را اشاره به طوائف عجم و قبائل را اشاره به طوائف عرب می‌دانند : و بالاخره بعضی دیگر شعوب را از نظر انتساب انسان به مناطق جغرافیائی ، و قبائل را ناظر به انتساب او به نژاد و خون شمرده‌اند.

ولی تفسیر اول از همه مناسبتر به نظر می‌رسد.

به هر حال قرآن مجید بعد از آنکه بزرگترین مایه مباهات و مفاخره عصر جاهلی یعنی نسب و قبیله را از کار می‌اندازد ، به سراغ معیار واقعی ارزشی رفته می‌افزاید : گرامی‌ترین شما نزد خداوند باتقواترین شما است ( ان اکرمکم عند الله اتقیکم ) .

به این ترتیب قلم سرخ بر تمام امتیازات ظاهری و مادی کشیده ، و اصالت و واقعیت را به مساله تقوا و پرهیزکاری و خدا ترسی می‌دهد ، و می‌گوید برای تقرب به خدا و نزدیکی به ساحت مقدس او هیچ امتیازی جز تقوا مؤثر نیست.

و از آنجا که تقوا یک صفت روحانی و باطنی است که قبل از هر چیز باید در قلب و جان انسان مستقر شود ، و ممکن است مدعیان بسیار داشته باشد و متصفان کم ، در آخر آیه می‌افزاید : خداوند دانا و آگاه است ( ان الله علیم خبیر ) .

پرهیزگاران را به خوبی می‌شناسد، و از درجه تقوا و خلوص نیت و پاکی و صفای آنها آگاه است، آنها را بر طبق علم خود گرامی می‌دارد و پاداش می‌دهد مدعیان دروغین را نیز می‌شناسد و کیفر می‌دهد.

## نکته:

### ۱- ارزشهای راستین و ارزشهای کاذب

بدون شک هر انسانی فطرتاً خواهان این است که موجود با ارزش و پر افتخاری باشد، و به همین دلیل با تمام وجودش برای کسب ارزشها تلاش می‌کند.

ولی شناخت معیار ارزش با تفاوت فرهنگها کاملاً متفاوت است، و گاه ارزشهای کاذب جای ارزشهای راستین را می‌گیرد. گروهی ارزش واقعی خویش را در انتساب به قبیله معروف و معتبری می‌دانند، و لذا برای تجلیل مقام قبیله و طائفه خود دائماً دست و پا می‌کنند، تا از طریق بزرگ کردن آن خود را به وسیله انتساب به آن بزرگ کنند.

مخصوصاً در میان اقوام جاهلی افتخار به انساب و قبائل رائجترین افتخار موهوم بود، تا آنجا که هر قبیله‌ای خود را قبیله برتر و هر نژادی خود را نژاد والاتر می‌شمرد، که متأسفانه هنوز رسوبات و بقایای آن در اعماق روح بسیاری از افراد و اقوام وجود دارد.

گروه دیگری مسأله مال و ثروت و داشتن کاخ و قصر و خدم و حشم و امثال این امور را نشانه ارزش می‌دانند، و دائماً برای آن تلاش می‌کنند، در حالی که جمع دیگری مقامات بلند اجتماعی و سیاسی را معیار شخصیت می‌شمردند.

و به همین ترتیب هر گروهی در مسیری گام برمی‌دارند و به ارزشی دل می‌بندند و آنرا معیار می‌شمردند.

اما از آنجا که این امور همه اموری است متزلزل و برون ذاتی و مادی و زودگذر یک آئین آسمانی همچون اسلام هرگز نمی‌تواند با آن موافقت کند، لذا خط بطلان روی همه آنها کشیده، و ارزش واقعی انسان را در صفات ذاتی او مخصوصاً تقوا و پرهیزکاری و تعهد و پاکی او می‌شمرد حتی برای موضوعات مهمی، همچون علم و دانش، اگر در مسیر ایمان و تقوا و ارزشهای اخلاقی، قرار نگیرد اهمیت قائل نیست.

و عجیب است که قرآن در محیطی ظهور کرد که ارزش قبیله از همه ارزشها مهمتر محسوب می‌شد، اما این بت ساختگی در هم شکست، و انسانرا از اسارت خون و قبیله و رنگ و نژاد و مال و مقام و ثروت آزاد ساخت، و او را برای یافتن خویش به درون جاننش و صفات والایش رهبری کرد! جالب اینکه در شان نزولهایی که برای این آیه ذکر شده نکاتی دیده می‌شود که از عمق این دستور اسلامی حکایت می‌کند، از جمله اینکه: بعد از فتح مکه پیغمبر اکرم (صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم) دستور داد اذان بگویند، بلال بر پشت بام کعبه رفت، و اذان گفت، عتاب بن اسید که از آزاد شدگان بود گفت شکر می‌کنم خدا را که پدرم از دنیا رفت و چنین روزی را ندید! و حارث بن هشام نیز گفت: آیا رسول الله (صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم) غیر از این کلاغ سیاه! کسی را پیدا نکرد؟! (آیه فوق نازل شد و معیار ارزش واقعی را بیان کرد).

بعضی دیگر گفته‌اند: آیه هنگامی نازل شد که پیامبر (صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم) دستور داده بود دختری به بعضی از موالی دهند (موالی به بردگان آزاد شده، یا به غیر عرب می‌گویند) آنها تعجب کردند و گفتند: ای رسول خدا (صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم) آیا می‌فرمائید دخترانمان را به موالی دهیم؟! (آیه نازل شد و بر این افکار خرافی خط بطلان کشید).

در حدیثی می‌خوانیم: روزی پیامبر (صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم) در مکه برای مردم خطبه خواند و فرمود: یا ایها الناس ان الله قد اذهب عنکم عیبۃ الجاهلیة، و تعاضمها بابائها، فالناس رجالان: رجل بر تقی کریم علی الله، و فاجر شقی هین علی الله، و الناس بنو آدم، و خلق الله آدم من تراب، قال الله تعالی: یا ایها الناس انا خلقناکم من ذکر و انثی و جعلناکم شعوبا و قبائل لتعارفوا ان اکرمکم عند الله اتقاکم ان الله علیم خبیر: ای مردم! خداوند از شما ننگ جاهلیت و تفاخر به پدران و نیاکان را زدود، مردم دو گروه بیش نیستند: نیکوکار و با تقوا و ارزشمند نزد خدا، و یا بدکار و شقاوتمند و پست در پیشگاه حق، همه مردم فرزند آدمند، و خداوند آدم را از خاک آفریده، چنانکه می‌گوید: ای مردم! ما شما را از یک مرد و زن آفریدیم، و شما را تیره‌ها و قبیله‌ها قرار دادیم تا شناخته شوید، از همه گرامیتر نزد خداوند کسی است که از همه پرهیزگارتر باشد، خداوند دانا و آگاه است.

در کتاب آداب النفوس طبری آمده که پیامبر (صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم) در اثناء ایام تشریق (روزهای ۱۱ و ۱۲ و ۱۳ ذی الحجه است) در سرزمین منی در حالی که بر شتری سوار بود رو به سوی مردم کرد و فرمود: یا ایها الناس! الا ان ربکم واحد و ان اباکم واحد، الا لا فضل لعربی علی عجمی، و لا لعجمی علی عربی، و لا لاسود علی احمر، و لا لاحمر علی اسود، الا بالتقوی الا هل بلغت؟ قالوا نعم! قال لیبلغ الشاهد الغائب: ای مردم بدانید! خدای شما یکی است و پدران یکی، نه عرب بر عجم برتری دارد و نه عجم بر عرب، نه



سیاهپوست بر گندمگون و نه گندمگون بر سیاهپوست مگر به تقوا ، آیا من دستور الهی را ابلاغ کردم ؟ همه گفتند : آری ! فرمود : این سخن را حاضران به غائبان برسانند ! .

و نیز در حدیث دیگری در جمله‌هایی کوتاه و پر معنی از آنحضرت آمده است : ان الله لا ينظر الی احسابکم ، و لا الی انسابکم ، و لا الی اجسامکم ، و لا الی اموالکم ، و لكن ينظر الی قلوبکم ، فمن كان له قلب صالح تحن الله علیه ، و انما انتم بنو آدم و احبکم الیه اتقاکم : خداوند به وضع خانوادگی و نسب شما نگاه نمی‌کند ، و نه به اجسام شما ، و نه به اموالتان ، ولی نگاه به دل‌های شما می‌کند ، کسی که قلب صالحی دارد ، خدا به او لطف و محبت می‌کند ، شما همگی فرزندان آدمید ، و محبوبترین شما نزد خدا باتقواترین شما است . ولی عجیب است که با این تعلیمات وسیع و غنی و پر بار هنوز در میان مسلمانان کسانی روی مساله نژاد و خون و زبان تکیه می‌کنند ، و حتی وحدت آن را بر اخوت اسلامی ، و وحدت دینی مقدم می‌شمرند ، و عصبیت جاهلیت را بار دیگر زنده کرده‌اند ، و با اینکه از این رهگذر ضربه‌های سختی بر آنان وارد شده گوئی نمی‌خواهند بیدار شوند ، و به حکم اسلام باز گردند! . خداوند همه را از شر تعصبات جاهلیت حفظ کند .

اسلام با عصبیت جاهلیت در هر شکل و صورت مبارزه کرده است ، تا مسلمانان جهان را از هر نژاد و قوم و قبیله زیر پرچم واحدی جمع‌آوری کند ، نه پرچم قومیت و نژاد ، و نه پرچم غیر آن ، چرا که اسلام هرگز این دیدگاه‌های تنگ و محدود را نمی‌پذیرد ، و همه را موهوم و بی اساس می‌شمرد حتی در حدیثی آمده که پیامبر (صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم) در مورد عصبیت جاهلیت فرمود : دعوها فانها منتنه ! : آن را رها کنید که چیز متعفی است ! .

اما چرا این تفکر متعفن هنوز مورد علاقه گروه زیادی است که خود را ظاهراً مسلمان می‌شمرند و دم از قرآن و اخوت اسلامی می‌زنند ؟ معلوم نیست ! چه زیبا است جامعه‌ای که بر اساس معیار ارزشی اسلام ان اکرمکم عند الله اتقاکم بنا شود ، و ارزش‌های کاذب نژاد و مال و ثروت و مناطق جغرافیائی و طبقه از آن بر چیده شود ، آری تقوای الهی و احساس مسؤولیت درونی و ایستادگی در برابر شهوات ، و پایبند بودن به راستی و درستی و پاکی و حق و عدالت این تنها معیار ارزش انسان است و نه غیر آن .

هر چند در آشفته بازار جوامع کنونی این ارزش اصیل به دست فراموشی سپرده شده ، و ارزش‌های دروغین جای آن را گرفته است . در نظام ارزشی جاهلی که بر محور تفاخر به آباء و اموال و اولاد دور می‌زد یک مشت دزد و غارتگر پرورش می‌یافت ، اما با دگرگون شدن این نظام و احیای اصل والای ان اکرمکم عند الله اتقاکم محصول آن انسان‌هایی همچون سلمان و ابو ذر و عمار یاسر و مقداد بود . و مهم در انقلاب جوامع انسانی انقلاب نظام ارزشی آن ، و احیای این اصل اصیل اسلامی است .

اینسخن را با حدیثی از پیامبر گرامی اسلام (صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم) پایان می‌دهیم آنجا که فرمود : کلکم بنو آدم ، و آدم خلق من تراب ، و لیتهم قوم یفخرون بابائهم او لیکونن اهون علی الله من الجعلان : همه شما فرزندان آدمید ، و آدم از خاک آفریده شده ، از تفاخر به پدران بپرهیزید ، و گرنه نزد خدا از حشراتی که در کثافات غوطه‌ورند پست‌تر خواهید بود! .

## ۲- حقیقت تقوی

چنانکه دیدیم ، قرآن بزرگترین امتیاز را برای تقوی قرار داده و آن را تنها معیار سنجش ارزش انسانها می‌شمرد . در جای دیگر تقوی را بهترین زاد و توشه شمرده ، می‌گوید : و تزودوا فان خیر الزاد التقوی ( بقره - ۱۹۷ ) . و در جای دیگر لباس تقوی را بهترین لباس برای انسان می‌شمرد و لباس التقوی ذلک خیر ( اعراف - ۲۶ ) . و در آیات متعددی یکی از نخستین اصول دعوت انبیاء را تقوی ذکر کرده ، و بالاخره در جای دیگر اهمیت این موضوع را تا آن حد بالا برده که خدا را اهل تقوی می‌شمرد ، و می‌گوید : هو اهل التقوی و اهل المغفرة ( مدثر - ۵۶ ) .

قرآن ، تقوی را نور الهی می‌داند که هر جا راسخ شود ، علم و دانش

می‌آفریند و اتقوا الله و یعلمکم الله ( بقره - ۲۸۲ ) .

و نیز نیکی و تقوی را قرین هم می‌شمرد ، و تعاونوا علی البر و التقوی .

و عدالت را قرین تقوی ذکر می‌کند : اعدلوا هو اقرب للتقوی .

اکنون باید دید حقیقت تقوی این سرمایه بزرگ معنوی و این بزرگترین افتخار انسان با اینهمه امتیازات چیست ؟ قرآن اشاراتی دارد که پرده از روی حقیقت تقوی بر می‌دارد : در آیات متعددی جای تقوی را قلب می‌شمرد ، از جمله می‌فرماید : اولئک الذین امتحن الله قلوبهم بالتقوی : آنها که صدای خود را در برابر رسول خدا (صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم) پائین می‌آورند و رعایت ادب می‌کنند کسانی هستند که خداوند قلوبشان را برای پذیرش تقوی آزموده است ( حجرات - ۳ ) .

قرآن ، تقوی را نقطه مقابل فجور ذکر کرده ، چنانکه در آیه ۸ سوره شمس می‌خوانیم : فإلهمها فجورها و تقواها : خداوند انسان را آفرید و راه فجور و تقوی را به او نشان داد.

قرآن هر عملی را که از روح اخلاص و ایمان و نیت پاک سرچشمه گرفته باشد بر اساس تقوی می‌شمرد ، چنانکه در آیه ۱۰۸ سوره توبه در باره مسجد قبا که منافقان مسجد ضرار را در مقابل آن ساختند می‌فرماید : لمسجد اسس علی التقوی من اول یوم احق ان تقوم فیه : مسجدی که از روز نخست برشالوده تقوی باشد شایسته‌تر است که در آن نماز بخوانی.

از مجموع این آیات به خوبی استفاده می‌شود که تقوی همان احساس مسؤولیت و تعهدی است که به دنبال رسوخ ایمان در قلب بر وجود انسان حاکم می‌شود و او را از فجور و گناه باز می‌دارد ، به نیکی و پاکی و عدالت دعوت می‌کند ، اعمال آدمی را خالص و فکر و نیت او را از آلودگیها می‌شوید.

هنگامی که به ریشه لغوی این کلمه باز می‌گردیم نیز به همین نتیجه می‌رسیم ، زیرا تقوی از وقایه به معنی کوشش در حفظ و نگهداری چیزی است ، و منظور در اینگونه موارد نگهداری روح و جان از هر گونه آلودگی ، و متمرکز ساختن نیروها در اموری است که رضای خدا در آن است.

بعضی از بزرگان برای تقوی سه مرحله قائل شده‌اند:

۱- نگهداری نفس از عذاب جاویدان از طریق تحصیل اعتقادات صحیح.

۲- پرهیز از هر گونه گناه اعم از ترک واجب و فعل معصیت.

۳- خویشنداری در برابر آنچه قلب آدمی را به خود مشغول می‌دارد و از حق منصرف می‌کند ، و این تقوای خواص بلکه خاص الخاص است.

امیر مؤمنان علی (علیه‌السلام) ( در نهج البلاغه ) تعبیرات گویا و زنده‌ای پیرامون تقوی دارد ، و تقوی از مسائلی است که در بسیاری از خطب و نامه‌ها و کلمات قصار حضرت (علیه‌السلام) روی آن تکیه شده است .

در یکجا تقوی را با گناه و آلودگی مقایسه کرده چنین می‌گوید : الا و ان الخطایا خیل شمس حمل علیها اهلها ، و خلعت لجمها ، فتحمتم بهم فی النار ! الا و ان التقوی مطایا ذلل حمل علیها اهلها ، و اعطوا ازمتها ، فاوردتهم الجنة ! : بدانید گناهان همچون مرکبهای سرکش است که گنهکاران بر آنها سوار می‌شوند ، و لجامشان گسیخته می‌گردد ، و آنان را در قعر دوزخ سرنگون می‌سازد. اما تقوی مرکبی است راهوار و آرام که صاحبانش بر آن سوار می‌شوند ، زمام آنها را به دست می‌گیرند ، و تا قلب بهشت پیش می‌تازند ! . مطابق این تشبیه لطیف ، تقوی همان حالت خویشنداری و کنترل نفس و تسلط بر شهوات است ، در حالی که بی تقوایی همان تسلیم شدن در برابر شهوات سرکش و از بین رفتن هر گونه کنترل بر آنها است.

و در جای دیگری می‌فرماید : اعلموا عباد الله ان التقوی دار حصن عزیز ، و الفجور دار حصن ذلیل ، لا یمنع اهله ، و لا یحرز من لجا الیه ، الا و بالتقوی تقطع حمه الخطایا : بدانید ای بندگان خدا که تقوا قلعه‌ای محکم و شکست‌ناپذیر است، اما فجور و گناه حصاری است سست و بی دفاع که اهلش را از آفات نجات نمی‌دهد و کسی که به آن پناهنده شود در امان نیست ، بدانید انسان تنها به وسیله تقوا از گزند گناه مصون می‌ماند.

و باز در جای دیگر می‌افزاید : فاعتصموا بتقوی الله فان لها جبلا وثیقا عروته و معقلا منیعا ذروته.

چنگ به تقوای الهی بزنید که رشته‌ای محکم و دستگیره‌ای است استوار و پناهگاهی است مطمئن!

از لابلای مجموع این تعبیرات حقیقت و روح تقوی به خوبی روشن می‌شود.

این نکته نیز لازم به یادآوری است که تقوی میوه درخت ایمان است ، و به همین دلیل برای به دست آوردن این سرمایه عظیم باید پایه ایمان را محکم ساخت .

البته ممارست بر اطاعت ، و پرهیز از گناه ، و توجه به برنامه‌های اخلاقی ، بلکه تقوی را در نفس راسخ می‌سازد ، و نتیجه آن پیدایش نور یقین و ایمان

شهودی در جان انسان است ، و هر قدر نور تقوی افزون شود نور یقین نیز افزون خواهد شد ، و لذا در روایات اسلامی می‌بینیم تقوی یک درجه بالاتر از ایمان و یک درجه پائین‌تر از یقین شمرده شده ! امام علی بن موسی الرضا (علیهماالسلام) می‌فرماید ؟ الایمان فوق الاسلام بدرجه ، و التقوی فوق الایمان بدرجه ، و الیقین فوق التقوی بدرجه ، و ما قسم فی الناس شیء اقل من الیقین : ایمان یک درجه برتر از اسلام است ، و تقوی درجه‌ای است بالاتر از ایمان و یقین درجه‌ای برتر از تقوی است و هیچ چیز در میان مردم کمتر از یقین تقسیم نشده است ! این بحث را به شعر معروفی که حقیقت تقوی را ضمن مثال روشنی بیان کرده پایان می‌دهیم : خل الذنوب صغیرها و

کبیرها فهو التقی و اصنع کماش فوق ارض الشوک یحذر ما یری لا تحقرن صغیره ان الجبال من الحصى گناهان کوچک و بزرگ را ترک گوی و تقوی همین است .

و همچون کسی باش که از یک خارزار می گذرد لباس و دامن خود را چنان جمع می کند که خار بر دامانش ننشیند ، و پیوسته مراقب اطراف خویش است ! هرگز گناهی را کوچک مشمر که کوههای بزرگ از سنگریزه های کوچک تشکیل شده !

قَالَتِ الْأَعْرَابُ ءَأَمَّا قُلٌّ لِمَ تُؤْمِنُوا وَ لَكِن قَوْلُوا أَسْلَمْنَا وَ لَمَّا يَدْخُلِ الْإِيْمَنُ فِي قُلُوبِكُمْ إِنْ تُطِيعُوا اللَّهَ وَ رَسُوْلَهُ لَا يَلْتَكُم مِّنْ أَعْمَالِكُمْ شَيْئًا إِنَّ اللَّهَ غَفُوْرٌ رَّحِيْمٌ (۱۴) إِنَّمَا الْمُؤْمِنُونَ الَّذِينَ ءَامَنُوا بِاللَّهِ وَ رَسُوْلِهِ ثُمَّ لَمْ يَرْتَابُوا وَ جَاهَدُوا بِأَمْوَالِهِمْ وَ أَنْفُسِهِمْ فِي سَبِيْلِ اللَّهِ ءَأُولَئِكَ هُمُ الصَّٰدِقُونَ (۱۵)

### ترجمه:

۱۴- عربهای بادیه نشین گفتند : ایمان آورده ایم ، بگو شما ایمان نیاورده اید ولی بگوئید اسلام آورده ایم ، اما هنوز ایمان وارد قلب شما نشده است ! و اگر از خدا و رسولش اطاعت کنید پاداش اعمال شما را به طور کامل می دهد ، خداوند غفور و رحیم است.

۱۵- مؤمنان واقعی تنها کسانی هستند که به خدا و رسولش ایمان آورده اند ، سپس هرگز شک و تردیدی به خود راه نداده ، و با اموال و جانهای خود در راه خدا جهاد کرده اند ، آنها راستگویانند .

### شان نزول:

بسیاری از مفسران ، شان نزولی برای آیه ذکر کرده اند که خلاصه اش چنین است : جمعی از طایفه بنی اسد در یکی از سالهای قحطی و خشکسالی وارد مدینه شدند ، و به امید گرفتن کمکی از پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم) شهادتین بر زبان جاری کردند ، و به پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم) گفتند : طوائف عرب بر مرکبها سوار شدند و با تو پیکار کردند ، ولی ما با زن و فرزندان نزد تو آمدیم ، و دست به جنگ نزدیم ، و از این طریق می خواستند بر پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم) منت بگذارند .

آیات فوق ، نازل شد ( و به آنها خاطر نشان کرد که اسلام آنها ظاهری است ، و ایمان در اعماق قلبشان نیست ! بعلاوه اگر هم ایمان آورده اند نباید منتی بر پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم) بگذارند ، بلکه خدا بر آنها منت دارد که هدایتشان کرده).

ولی وجود این شان نزول - مانند سایر موارد - هرگز مانع از عمومیت مفهوم آیه نیست.

تفسیر : فرق اسلام و ایمان

در آیه گذشته ، سخن از معیار ارزش انسانها یعنی تقوی در میان بود ، و از آنجا که تقوی ثمره شجره ایمان است ، آنهم ایمانی که در اعماق جان نفوذ کند ، در آیات مورد بحث به بیان حقیقت ایمان پرداخته ، چنین

می گوید : اعراب بادیه نشین گفتند : ایمان آورده ایم ، به آنها بگو : شما ایمان نیاورده اید ، بگوئید اسلام آورده ایم ، ولی هنوز ایمان وارد قلب شما نشده است ! ( قالت الاعراب انا قل لم تؤمنوا و لكن قولوا اسلمنا و لما یدخل الایمان فی قلوبکم).

طبق این آیه تفاوت اسلام و ایمان ، در این است که اسلام شکل ظاهری قانونی دارد ، و هر کس شهادتین را بر زبان جاری کند در سلک مسلمانان وارد می شود ، و احکام اسلام بر او جاری می گردد .

ولی ایمان یک امر واقعی و باطنی است و جایگاه آن قلب آدمی است ، نه زبان و ظاهر او.

اسلام ممکن است انگیزه های مختلفی داشته باشد ، حتی انگیزه های مادی و منافع شخصی ، ولی ایمان حتما از انگیزه های معنوی ، از علم و آگاهی ، سرچشمه می گیرد ، و همان است که میوه حیات بخش تقوی بر شاخسارش ظاهر می شود.

این همان چیزی است که در عبارت گویائی از پیغمبر گرامی اسلام (صلی الله علیه و آله و سلم) آمده است : الاسلام علانیة ، و الایمان فی القلب : اسلام امر آشکاری است ، ولی جای ایمان دل است.

و در حدیث دیگری از امام صادق (علیه السلام) می خوانیم : الاسلام یحقن به الدم و تؤدی به الامانة ، و تستحل به الفروج ، و الثواب علی الایمان : با اسلام خون انسان محفوظ ، و ادای امانت او لازم ، و ازدواج با او حلال می شود ، ولی ثواب بر ایمان است.

و نیز به همین دلیل است که در بعضی از روایات مفهوم اسلام منحصر به اقرار لفظی شمرده شده ، در حالی که ایمان اقرار توأم با عمل معرفی شده است ( الایمان اقرار و عمل ، و الاسلام اقرار بلا عمل).

همین معنی به تعبیر دیگری در بحث اسلام و ایمان آمده است ، فضیل بن یسار می گوید : از امام صادق (علیه السلام) شنیدم فرمود : ان الایمان یشارک الاسلام ، و لا یشارکه الاسلام ، ان الایمان ما وقر فی القلوب ، و الاسلام ما علیه المناکح و الموارث و حقن الدماء : ایمان با اسلام شریک است ، اما اسلام با ایمان شریک نیست ( و به تعبیر دیگر هر مؤمنی مسلمان است ولی هر مسلمانی مؤمن نیست ) ایمان آن است که در دل ساکن شود ، اما اسلام چیزی است که قوانین نکاح وارث و حفظ خون بر طبق آن جاری می شود . ولی این تفاوت مفهومی در صورتی است که این دو واژه در برابر هم قرار گیرند ، اما هر گاه جدا از هم ذکر شوند ممکن است اسلام بر همان چیزی اطلاق شود که ایمان بر آن اطلاق می شود ، یعنی هر دو واژه در یک معنی استعمال گردد . سپس در آیه مورد بحث می افزاید : اگر از خدا و رسولش اطاعت کنی ثواب اعمالتان را به طور کامل می دهد ، و چیزی از پاداش اعمال شما را فروگذار نمی کند ( و ان تطیعوا الله و رسوله لا یلتکم من اعمالکم شیئا).

چرا که خداوند غفور و رحیم است ( ان الله غفور رحیم).

لا یلتکم از ماده لیت ( بر وزن ریب ) به معنی کم گذاردن حق است.

جمله های اخیر در حقیقت اشاره به یک اصل مسلم قرآنی است که شرط قبولی اعمال ایمان است ، می گوید ، اگر شما ایمان قلبی به خدا و پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم) داشته باشید که نشانه آن اطاعت از فرمان خدا و رسول او است ، اعمال شما ارزش می یابد ، و خداوند حتی کوچکترین حسنات شما را می پذیرد ، و پاداش می دهد ، و حتی به برکت این ایمان گناهان شما را می بخشد که او غفور و رحیم است .

و از آنجا که دست یافتن بر این امر باطنی یعنی ایمان کار آسانی نیست در آیه بعد به ذکر نشانه های آن می پردازد ، نشانه هایی که به خوبی مؤمن را از مسلم ، و صادق را از کاذب ، و آنها را که عاشقانه دعوت پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم) را پذیرفته اند ، از آنها که برای حفظ جان و یا رسیدن به مال دنیا اظهار ایمان می کنند جدا می سازد ، می فرماید : مؤمنان واقعی تنها کسانی هستند که به خدا و رسولش ایمان آورده اند ، سپس هرگز شک و ریبی به خود راه نداده ، و با اموال و جانهای خود در راه خدا به جهاد پرداخته اند ( انما المؤمنون الذین آمنوا بالله و رسوله ثم لم یرتابوا و جاهدوا باموالهم و انفسهم فی سبیل الله).

آری نخستین نشانه ایمان عدم تردید و دو دلی در مسیر اسلام است ، نشانه دوم جهاد با اموال ، و نشانه سوم که از همه برتر است جهاد با انفس ( جانها ) است .

به این ترتیب اسلام به سراغ روشنترین نشانه ها رفته است : ایستادگی

و ثبات قدم ، و عدم شک و تردید از یکسو ، و ایثار مال و جان از سوی دیگر.

چگونه ممکن است ایمان در قلب راسخ نباشد در حالی که انسان از بذل مال و جان در راه محبوب مضایقه نمی کند.

و لذا در پایان آیه می افزاید : چنین کسانی راستگو هستند و روح ایمان در وجودشان موج می زند ( اولئک هم الصادقون).

این معیار را که قرآن برای شناخت مؤمنان راستین از دروغگویان متظاهر به اسلام بیان کرده ، منحصر به فقرای طایفه بنی اسد نیست ، معیاری است روشن و گویا برای هر عصر و زمان ، برای جداسازی مؤمنان واقعی از مدعیان دروغین ، و برای نشان دادن ارزش ادعای کسانی که همه جا دم از اسلام می زنند و خود را طلبکار پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم) می دانند ولی در عمل آنها کمترین نشانه ای از ایمان و اسلام دیده نمی شود .

در مقابل ، کسانی هستند که نه تنها ادعائی ندارند ، بلکه همواره خود را مقصر می شمردند ، و در عین حال در میدان ایثار و فداکاری از همه پیشگامترند .

و اگر این معیار قرآنی را برای سنجش مؤمنان واقعی به کار بریم معلوم نیست از انبوه میلیونها میلیون مدعیان اسلام چه اندازه مؤمن واقعی هستند ، و چه مقدار مسلمان ظاهری؟!

قُلْ أَعْمَلُونَ لِلَّهِ دِينِكُمْ وَاللَّهُ يَعْلَمُ مَا فِي السَّمَوَاتِ وَمَا فِي الْأَرْضِ وَاللَّهُ بِكُلِّ شَيْءٍ عَلِيمٌ (١٦) يَمُنُونَ عَلَيْكَ أَنْ أَسْلَمُوا قُلْ لَا تَمُنُوا عَلَيَّ إِسْلَمَكُمُ اللَّهُ يَمُنُّ عَلَيْكُمْ أَنْ هَدَاكُمْ لِلْإِيمَانِ إِنْ كُنْتُمْ صَادِقِينَ (١٧) إِنَّ اللَّهَ يَعْلَمُ غَيْبَ السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضِ وَاللَّهُ بَصِيرٌ بِمَا تَعْمَلُونَ (١٨)

ترجمه:

١٦ - بگو : آیا خدا را از ایمان خود با خبر می سازید ، او تمام آنچه را در آسمان و زمین است می داند ، و خداوند از همه چیز آگاه است.

۱۷- آنها بر تو منت می‌گذارند که اسلام آورده‌اند ، بگو اسلام خود را بر من منت مگذارید ، بلکه خداوند بر شما منت می‌گذارد که شما را به سوی ایمان هدایت کرده ، اگر ( در ادعای ایمان ) راستگو هستید.

۱۸- خداوند غیب آسمانها و زمین را می‌داند و نسبت به آنچه انجام می‌دهید بیناست.

## شان نزول:

جمعی از مفسران گفته‌اند که بعد از نزول آیات گذشته گروهی از اعراب خدمت پیامبر (صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم) آمدند و سوگند یاد کردند که در ادعای ایمان صادقند ، و ظاهر و باطن آنها یکی است ، نخستین آیه مورد بحث نازل شد ( و به آنها اخطار کرد که نیازی به سوگند ندارد خدا درون و برون همه را می‌داند).

تفسیر : منت نگذارید که مسلمان شده‌اید!

در آیات گذشته نشانه‌های مؤمنان راستین بیان شده بود ، و چنانکه در شان نزول ذکر شد جمعی از مدعیان اصرار داشتند که حقیقت ایمان در قلب آنها مستقر است ، قرآن به آنها و به تمام کسانی که همانند آنها هستند اعلام می‌کند که نیازی به اصرار و سوگند نیست ، در مساله ایمان و کفر سر و کار شما با خدائی است که از همه چیز با خبر است ، مخصوصاً با لحنی عتاب آمیز در نخستین آیه مورد بحث می‌گوید : به آنها بگو : آیا می‌خواهید خداوند را از ایمان خود با خبر سازید ، او تمام آنچه را در آسمانها و زمین است می‌داند ( قل ا تعلمون الله بدینکم و الله یعلم ما فی السموات و ما فی الارض ) .

و برای تاکید بیشتر می‌افزاید : خداوند از همه چیز آگاه است ( و الله بکل شیء علیم).

ذات مقدس او عین علم است ، و علمش عین ذات او است ، و به همین دلیل علمش ازلی و ابدی است .

ذات پاکش همه جا حضور دارد ، و از رگ گردن به شما نزدیکتر ، و میان انسان و قلبش حائل می‌شود ، با این حال نیازی به ادعای شما نیست ، او راستگویی را از مدعیان کاذب به خوبی می‌شناسد ، و از اعماق جانشان با خبر است ، حتی درجات شدت و ضعف ایمان آنها را که گاه از خودشان نیز پوشیده است ، نزد او روشن است ، با این حال چرا اصرار دارید که خدا را از ایمان خود با خبر سازید ؟ ! سپس به گفتگوی اعراب بادیه‌نشین بازمی‌گردد که اسلام خود را به رخ پیامبر می‌کشیدند ، و می‌گفتند : ما با تو از در تسلیم آمدیم در حالی که بسیاری از قبائل عرب از در جنگ آمدند .

قرآن در پاسخ آنها می‌گوید : آنها بر تو منت می‌گذارند که اسلام آورده‌اند ! ( یمنون علیک ان اسلموا).

به آنها بگو : اسلام خود را بر من منت نگذارید ( قل لا تمنوا علی اسلامکم).

بلکه خداوند بر شما منت می‌گذارد که شما را به سوی ایمان هدایت کرد اگر در ادعای ایمان راستگو هستید ! ( بل الله یمن علیکم ان هداکم للایمان ان کنتم صادقین).

منت - چنانکه قبلاً هم گفته‌ایم- از ماده من به معنی وزنه مخصوصی است که با آن وزن می‌کنند ، سپس به هر نعمت سنگین و گراندردی اطلاق شده ، منت بر دو گونه است اگر جنبه عملی داشته باشد ( به معنی بخشش نعمت گراندرد ) ممدوح است ، و منت‌های الهی از این قبیل است ، ولی اگر جنبه لفظی داشته باشد مانند منت بسیاری از انسانها عملی است زشت و ناپسند .

جالب اینکه در جمله اول می‌گوید : آنها بر تو منت می‌گذارند که اسلام را پذیرفته‌اند و این تاکید دیگری است بر اینکه آنها در ادعای ایمان صادق نیستند بلکه ظاهراً اسلام را پذیرا شده‌اند .

ولی در ذیل آیه می‌گوید : اگر در دعوی خود راست می‌گوئید خداوند بر شما منت می‌گذارد که هدایتتان به ایمان کرده است.

به هر حال این مساله مهمی است که افراد کوتاه‌فکر غالباً تصورشان این است که با قبول ایمان ، و انجام عبادات و طاعات ، خدمتی به ساحت قدس الهی یا پیامبر (صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم) و اوصیای او (علیهم‌السلام) کرده‌اند ، و به همین دلیل انتظار پاداش دادند.

در حالی که اگر نور ایمان به قلب کسی بتابد و این توفیق نصیبش شود که در سلک مؤمنان در آید ، بزرگترین لطف الهی شامل حال او شده است.

ایمان قبل از هر چیز درک تازه‌ای از عالم هستی به انسان می‌دهد ، حجابها و پرده‌های خود خواهی و غرور را کنار می‌زند ، افق دید انسان را می‌گشاید ، و شکوه و عظمت بی‌مانند آفرینش را در نظر او مجسم می‌کند .

سپس نور و روشنائی بر عواطف او می‌باشد و آنها را پرورش می‌دهد ، ارزشهای انسانی را در او زنده می‌کند ، استعدادهای والای او را شکوفا می‌سازد ، علم و قدرت و شهامت و ایثار و فداکاری و عفو و گذشت و اخلاص به او می‌دهد ، و از موجودی ضعیف انسانی نیرومند و پر ثمر می‌سازد.

دست او را گرفته و از مدار کمال بالا می‌برد ، و به اوج قله افتخار می‌رساند ، او را هماهنگ با قوانین عالم هستی ، و عالم هستی را در تسخیر او قرار می‌دهد .

آیا این نعمتی است که خداوند بر انسان ارزانی داشته یا منتی است که انسان بر پیامبر خدا (صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم) بگذارد؟! همچنین هر یک از عبادات و اطاعات گامی است به سوی تکامل : قلب را صفا می‌بخشد ، شهوات را کنترل می‌کند ، روح اخلاص را تقویت می‌نماید ، به جامعه اسلامی وحدت و یکپارچگی و قوت و عظمت می‌بخشد.

هر کدام یک کلاس بزرگ تربیتی است ، و درسی است آموزنده . اینجا است که انسان باید هر صبح و شام شکر نعمت ایمان بجا آورد و بعد از هر نماز و هر عبادت سر به سجده بگذارد ، و خدا را بر اینهمه توفیق سپاس گوید .

اگر بینش انسان در مورد ایمان و اطاعت خدا چنین باشد نه تنها خود را طلبکار نمی‌داند ، بلکه همیشه مدیون خدا و پیامبر (صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم) و غرق احسان او می‌شود.

عبادات را عاشقانه انجام می‌دهد ، و در راه اطاعت او نه با پا که با سر می‌دود . و اگر خدا برای او پاداش عمل قائل شده ، این را نیز لطف دیگری می‌داند ، و گرنه انجام کارهای نیک سودش به خود انسان بازمی‌گردد و در حقیقت با این توفیق بر میزان بدهکاریهای او به خداوند افزوده می‌گردد.

بنابر این هدایت او لطف است ، و دعوت پیامبرش (صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم) لطفی دیگر ، و توفیق اطاعت و فرمانبرداری لطفی مضاعف ، و پاداش لطفی است ما فوق لطف ! در آخرین آیه مورد بحث که پایان سوره حجرات است باز هم آنچه را در آیه قبل آمده تاکید می‌کند ، و می‌فرماید : خداوند غیب آسمانها و زمین را می‌داند ، و نسبت به آنچه انجام می‌دهید بصیر و بینا است ( ان الله يعلم غیب السموات و الارض و الله بصیر بما تعملون).

اصرار نداشته باشید که حتما مؤمن هستید ، و نیازی به سوگند نیست ، او در زوایای قلب شما حضور دارد ، و از آنچه در آن می‌گذرد کاملاً با خبر است.

او از تمام اسرار اعماق زمین و غیب آسمانها آگاه است ، بنابر این چگونه ممکن است از درون دل شما بیخبر باشد ؟ خداوندا ! بر ما منت نهادی و نور ایمان را در قلب ما تابیدی ، تو را به نعمت عظیم هدایت سوگند که ما را در این راه ثابت بدار و در مسیر تکامل رهبری کن ! پروردگارا ! تو از اعماق قلب ما آگاهی ، نیت ما را به خوبی می‌دانی ، عیوب ما را از بندگانت ببوشان و به کرمات اصلاح فرما ! بار الهی ! به ما توفیق و قدرتی مرحمت کن که ارزشهای عظیم اخلاقی که در این سوره پر عظمت بیان فرمودی در وجود خود زنده کنیم و احترام آن را پاس داریم .